

## سرمقاله

## در باره تظاهرات دولتی ۲۲ بهمن

... سردمداران دیکتاتوری حاکم با بسیج صد در صدی نیرو های خود و اعمال یک حکومت نظامی اعلام نشده عملاً توانستند از تبدیل تظاهرات ۲۲ بهمن به عادی دیگری جلوگیری کنند، اما این موفقیت به اعتبار رسوائی تمام عیار آنها و نشان داده شدن بی اعتباری هر چه بیشتر اصلاح طلبان حکومتی به مثابه سوپاپ اطمینان رژیم و "نجات غریق" جمهوری اسلامی به دست آمد. آنهم در شرایطی که کشتی ولایت فقیه در درون امواج طوفانی اعتراضات مردمی بیش از هر وقت دیگر به "نجات غریق" احتیاج دارد. بنابراین تظاهرات ۲۲ بهمن از هر زاویه شکستی برای جمهوری اسلامی بود که می کوشد با تکیه بر کرنشهای اصلاح طلبان حکومتی، مردم را مایوس و چنین جلوه دهد که خیزش توده ها بدون دستیابی به نتایج دلخواه خود به پایان رسیده است. .... صفحه ۲



## نگاهی به خیزش توده ها در پرتو تنوری راهنمای سياهکل و درسهای قیام بهمن!

این گروه کوچک از کمونیست‌های آگاه تشکیل شده بود که در بستر سالها مطالعه و تحقیقات عینی از روابط اقتصادی و اجتماعی حاکم بر کشور به این نتیجه رسیده بودند که نظام اقتصادی- اجتماعی حاکم بر کشور سرمایه داری وابسته است که ایران را به جزئی ارگانیک از سرمایه داری انحصاری جهانی تبدیل کرده است. در چهارچوب همین تحلیل و بر مبنای آن و با توجه به داده های عینی بود که در کام بعد این حکم مورد تاکید قرار گرفت که تا این نظام پانچواست شکل دولت الزامات دیکتاتوری است. دیکتاتوری لجام کسب‌کننده ای که به دلیل حدت تضاد های اجتماعی و فقدان پایگاه توده ای اش تحمل هیچ گونه آزادی و بالطبع هیچ گونه تشکل توده ای و مردمی را نداشته و به وحشیانه ترین شکل هرگونه اعتراض توده ای را سرکوب می کند. بر مبنای این تحلیل رزمندگان سياهکل در همان سال ۲۹ و از زبان رهبر تئوریک خود رفیق مسعود احمدزاده اعلام کردند که تا این نظام که عمده ترین عامل بقایش ارتش سرکوبگر می باشد پا بر جاست تصور هرگونه رفرم و اصلاحات در چهارچوب خواسته های اساسی توده ها بی معنا بوده و برای رسیدن به آزادی و دموکراسی راهی نیست جز نابودی قطعی کل نظام ظالمانه موجود که جز از طریق مبارزه مسلحانه امکان پذیر نمی باشد. صفحه ۴

## در صفحات دیگر

- گرامی باد سالگرد رستاخیز سياهکل و قیام بهمن ..... ۹
- با ترفندهای جمهوری اسلامی به مقابله برخیزیم ..... ۱۳
- گزارشی از مراسم بزرگداشت سياهکل در تورنتو ..... ۱۴
- سرفق هاییتی ..... ۱۶
- بحران بزرگ جدید و هندوستان ..... ۱۷

## تعریف تاریخ برای بازداشتن

## مردم از انقلاب

در شرایطی که پافشاری مردم ستم‌دیده ایران برای مبارزه جهت سرنگونی جمهوری اسلامی و توسل آنها به فخر انقلابی جهت مقابله با خشونت ضد انقلابی نیرو های سرکوبگر جمهوری اسلامی همه دارو دسته های درونی جمهوری اسلامی را به وحشت انداخته است، اصلاح طلبان حکومتی جهت کند کردن مبارزه توده های بی‌خاسته کارزار وسیعی را تحت عنوان مخالفت با خشونت سازمان داده و به کمک لشکری از همفکران خود در تلاش اند تا مردم را نسبت به انقلاب به مثابه تنها راه نجات آنها از جهنم جمهوری اسلامی بدین و به راه حل‌های سترون رفرمیستی دلخوش کنند. صفحه ۷

## مردم هاییتی تحت یورش طبیعت و

## امیر یالیسم!

"جورج ساسین" رئیس انجمن تولیدکنندگان هاییتی در مصاحبه ای با "واشنگتن پست" (که در شماره دوشنبه ۱۵ فوریه آن درج شده) گفته است که: "هدر دادن موقعیتی که در اثر یک فاجعه بدست آمده، کار بسیار اشتباهی است." و یا در همین روزنامه از قول "رگنالد بولوس" (یک سرمایه دار بزرگ صاحب چندین فروشگاه زنجیره ای و هتل و نمایندگی های فروش اتومبیل) گفته شده که: "امروزه زلزله یک فرصت بسیار عالی برای تجارت محسوب میشود. من فکر میکنم که پیام ما (طبقه سرمایه دار هاییتی) باید این باشد که درهای هاییتی به روی سرمایه گذاران باز است. ما آماده تجارت هستیم. اینجا واقعاً سرزمین فرصت های طلایی است." صفحه ۱۱

خود و جلب همکاری اصلاح طلبان حکومتی سعی نمودند تا اعتراضات توده ها در این روز را در نقطه خفه نمایند. در این راستا اصلاح طلبان حکومتی بر علیه مردمی که با شعارهای سرنگونی و اقدامات سلحشورانه ساختار شکنانه در ۶ دی در میدان مبارزه بودند، به یاوه سرائی پرداخته و به هواداران خود رهنمود دادند که در "تظاهرات رسمی" ۲۲ بهمن شرکت کنند. به این ترتیب آنها بار دیگر علناً به زیر قبای خامنه ای رفته و یک بار دیگر به همگان نشان دادند وقتیکه نظام و جمهوری اسلامی را در خطر ببینند در پابوسی علنی ولی فقیه تردید نمی کنند. اما علیرغم همه تلاش جناح در قدرت و اصلاح طلبان، اکثریت مردم با عدم شرکت در تجمع رسمی نشان دادند که خواهان نابودی تمامیت جمهوری اسلامی می باشند؛ و در عین حال با عدم تبعیت از رهنمود های اصلاح طلبان برای شرکت در مراسم دولتی ۲۲ بهمن بار دیگر نشان دادند که اعتقادی به اصلاح طلبان که در ۸ سال ریاست جمهوری خاتمی به همه ثابت کرده اند دشمنان به دم ولی فقیه بسته و جز مجری گوش به فرمان "حکم حکومتی" وی نمی باشند، ندارند، و نه تنها سیاستها، برنامه ها و گذشته ننگین اصلاح طلبان را شناخته و بر همین مینا برای رهنمود های آنها تره هم خرد نمیکند بلکه علیرغم همه تحلیل های نادرست و تبلیغات فریبکارانه، خواهان نابودی کلیت رژیم می باشند و برای این منظور مصمم اند در حالی که از تضاد های درونی حاکمیت به نفع خود سود می جویند، خط مستقل خود را برای نابودی جمهوری اسلامی به پیش ببرند.

واقعیت فوق، در حوادثی که در برخی از محله های تهران از جمله صادقیه و یک سری از شهرهای کشور از جمله اصفهان و تبریز رخ داد با وضوح تمام نشان داده شد. در این مناطق در موقعیتی که نیروی سرکوب به هیچ معترضی اجازه تجمع نمی داد و با مشاهده کوچکترین حرکتی مردم را با خشونت تمام دستگیر می کرد، بازهم شاهد تظاهرات ضد دولتی بودیم. امری که هم عربده کشی های ماشین سرکوب جمهوری اسلامی را رسوا نمود و هم شکست تظاهرات دولتی ۲۲ بهمن را با وضوح بیشتری به نمایش گذاشت. در شرایطی که خود جناح های درونی



مالی کرده و حتی آنرا یک پیروزی جا بزند. ناتوانی رژیم در کشاندن مردم به تجمع دولتی ۲۲ بهمن در شرایطی با برجستگی هر چه بیشتر خود را به نمایش می گذارد که همگان دیده و شاهد بودند که اصلاح طلبان حکومتی و افرادی همچون خاتمی، موسوی و کروی در کرنش به خواستهای ولی فقیه از هواداران خود خواسته بودند که در این "تظاهرات رسمی" شرکت کنند. بنابراین شکست تظاهرات دولتی ۲۲ بهمن شکست اصلاح طلبان حکومتی هم هست که حال ریاکارانه در تلاش اند تا ضمن ابراز چند انتقاد آبکی به دارو دسته حاکم نقش خود را در این جریان لاپوشانی کرده و پای خود را از این رسوائی بیرون بکشند.

رویداد های ۲۲ بهمن ۸۸ سال را از زوایای مختلفی می توان و باید مورد بررسی قرار داد اما شاید یکی از نکات برجسته آن افشای هر چه بیشتر چهره اصلاح طلبان حکومتی باشد که در جریان اعتراضات ماه های اخیر در تلاش بودند تا در صفوف مردم نفوذ کرده و مبارزات آنها را در چهارچوب اختلافات طبقه حاکمه به کجراه ببرند. با توجه به این واقعیت که در ۶ دی ماه مردم تهران ماشین سرکوب جمهوری اسلامی را در لحظاتی و در مناطقی از نفس انداختند، سران هر دو جناح حکومت از این که مردم وضعیت مبارزاتی ۶ دی را در ۲۲ بهمن نیز تکرار کنند، شدیداً در هراس و وحشت بسر می بردند. از این رو سردمداران جمهوری اسلامی با تکیه بر خطری که تمامیت نظام را تهدید می کند با بسیج صد در صدی نیروی سرکوب

مردم ما امسال در شرایطی سی و یکمین سالگرد قیام پرشکوه ۲۱ و ۲۲ بهمن سال ۵۷ را گرامی داشتند که با خیزش بزرگ شان در ۸ ماه گذشته رژیم ضد مردمی جمهوری اسلامی را با بحران سیاسی بزرگی مواجه ساخته اند. سردمداران جمهوری اسلامی تاکنون برای مقابله با این بحران و سرکوب مردمی که با تداوم اعتراضات خود خواب را از چشم آنها ربوده اند از هیچ ترفندی فرو گذاری نکرده اند. آنها در ۲۲ بهمن با بسیج حداکثری نیروهای سرکوب خود و سازمان دهی یک تجمع فرمایشی که به اعتبار قدرت دولتی و صرف میلیارد ها تومان هزینه از "بیت المال" ممکن گردید، تلاش کردند که چنین جلوه دهند که مردم در پاسخ به درخواست آنها و به خاطر اعتقاد به جمهوری اسلامی بطور "خود جوش" به خیابان می آیند تا بتوانند این امر را نتیجه پایگاه مردمی شان جا بزنند. اما خود مردم ایران خوب می دانند که چه کسانی و در نتیجه چه حبله ها و ترفند هائی به آن میدان آورده شدند، کسانی هم که از نزدیک شاهد اوضاع نبودند با دیدن فیلم هائی که از این تجمع دولتی گرفته شده است و مشاهده انبوه اتوبوس هائی که بسیجیان و عناصر ناآگاه را از اقصی نقاط کشور برای این نمایش مسخره به تهران آورده بودند با روشنی متوجه شدند که دیکتاتوری حاکم در رسیدن به هدف خود با شکست مواجه شده است. البته دستگاه تبلیغاتی جمهوری اسلامی که همیشه سیاه را سفید و شب را روز جلوه می دهد تلاش کرد با ده برابر کردن ارقام تعداد شرکت کنندگان در این نمایش مسخره شکست خود در ۲۲ بهمن را ماست

**ماشین تبلیغاتی جمهوری اسلامی هم نوا با رسانه های امپریالیستی در تلاش بوده و هست تا نشان دهد که آنچه در خیابانها می گذرد تحت رهبری اصلاح طلبان حکومتی می باشد، و به این دلیل نیز از جنبش توده های جان به لب رسیده ایران به عنوان "جنبش سبز" نام برده و می برند. این موضوع باعث شده که برخی تحت تاثیر چنان تبلیغات دروغینی این سخن کمونیستها و نیرو های انقلابی را باور نکنند که خیزش اخیر جنبشی خود جوش و افتاده در ۲۲ بهمن نیز به نوبه خود مهر تأیید بر واقعیت فوق زد.**

بهمن از هر زاویه شکستی برای جمهوری اسلامی بود که می کوشد با تکیه بر کرنشهای اصلاح طلبان حکومتی، مردم را مایوس و چنین جلوه دهد که خیزش توده ها بدون دستیابی به نتایج دلخواه خود به پایان رسیده است. علیرغم این تبلیغات کاذب، واقعیت این است که مبارزات توده ها تا سرنگونی تمامیت جمهوری اسلامی ادامه یافته و مردم نشان داده اند تا نابودی جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته از پای نخواهند نشست.

شعارهای دولتی را سر دهند و از برخورد با نیرو های انتظامی بپرهیزند، همگان دیدند که توده ها علیرغم این رهنمود در برخی از محلات تهران و برخی از شهر ها در تقابل با تظاهرات رسمی بیخاسته وبر علیه جمهوری اسلامی شعار دادند. این امر به نوبه خود یک بار دیگر نشان داد که حنای چنین تبلیغاتی رنگی ندارد و این ادعای پوچی است که گویا مردم زیر پرچم سبز اصلاح طلبان حکومتی به میدان می آیند.

این درست است که سردمداران دیکتاتوری حاکم با بسیج صد در صدی نیرو های خود و اعمال یک حکومت نظامی اعلام نشده عملاً توانستند از تبدیل تظاهرات ۲۲ بهمن به ۶دی دیگری جلوگیری کنند، اما این موفقیت به اعتبار رسوائی تمام عیار آنها و نشان داده شدن بی اعتباری هرچه بیشتر اصلاح طلبان حکومتی به مثابه سوپاپ اطمینان رژیم و "نجات غریق" جمهوری اسلامی به دست آمد. آنها در شرایطی که کشتی ولایت فقیه در درون امواج طوفانی اعتراضات مردمی بیش از هر وقت دیگر به "نجات غریق" احتیاج دارد. بنابراین تظاهرات ۲۲

جمهوری اسلامی جهت نشان دادن گستردگی حضور نیروی سرکوب در سطح شهرها و بویژه در تهران از اصطلاح "پادگانی" کردن شهر ها استفاده می کنند، درگیری مردم با نیروهای مسلح رژیم در تعدادی از شهر های کشور و برخی محلات شهر تهران نشان داد که خیزش توده ها علیرغم فقدان رهبری هنوز تداوم داشته و از پتانسیل بزرگی برخوردار می باشد. ماشین تبلیغاتی جمهوری اسلامی هم نوا با رسانه های امپریالیستی در تلاش بوده و هست تا نشان دهد که آنچه در خیابانها می گذرد تحت رهبری اصلاح طلبان حکومتی می باشد، و به این دلیل نیز از جنبش توده های جان به لب رسیده ایران به عنوان "جنبش سبز" نام برده و می برند. این موضوع باعث شده که برخی تحت تاثیر چنان تبلیغات دروغینی این سخن کمونیستها و نیرو های انقلابی را باور نکنند که خیزش اخیر جنبشی خود جوش و فاقد رهبری است. اما وقایع اتفاق افتاده در ۲۲ بهمن نیز به نوبه خود مهر تأیید بر واقعیت فوق زد. در شرایطی که اصلاح طلبان حکومتی رسماً از هواداران خود خواسته بودند که در تظاهرات دولتی و رسمی شرکت کرده و

## تظاهرات ۱۱ فوریه لندن. جلوه ای از نفرت و خشم عظیم مردم ایران بر علیه رژیم جمهوری اسلامی!

روز پنج شنبه ۱۱ فوریه ۲۰۱۰، در سی و یکمین سالگرد قیام پرشکوه توده ها در ۲۱ و ۲۲ بهمن ۵۷ و در اعتراض به بیش از سه دهه حاکمیت ظلم و زور رژیم وابسته به امپریالیسم حاکم بر کشور، تظاهرات بزرگی در مقابل سفارت جمهوری اسلامی در لندن برگزار شد. به روال ماه های اخیر نیروهای سیاسی مختلف در صفوف جداگانه در مقابل سفارت رژیم با پرچم ها و بنر های خود حضور پیدا کرده بودند. فعالین چریکهای فدایی خلق و سازمان دمکراتیک ضدامپریالیستی ایرانیان که با انتشار فراخوانی از سازمان دهندگان تظاهرات ۱۱ فوریه در مقابل سفارت رژیم در لندن بودند به همراه سایر نیروها و افراد مبارز در صفی مستقل در این حرکت شرکت کرده و با سردادن شعارهایی در محکومیت همه دار و دسته های ارتجاعی حکومت جمهوری اسلامی، به حمایت از جنبش توده های به پاخاسته پرداختند. برخی از شعارهای این تظاهرات که توسط فعالین نیروهای انقلابی و مبارز به زبان های انگلیسی و فارسی سر داده شد به شرح زیر بود: "مرگ بر جمهوری اسلامی"، "جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته نابود باید گردد"، "زندانی سیاسی به همت توده ها آزاد باید گردد"، "مرگ بر حکومت ضد زن"، "مرگ بر حکومت سنگسار"، "مرگ بر حکومت شکنجه"، "سرکوب و شکنجه و اعدام در ایران باید متوقف گردد"، "به قربانی کردن و سنگسار زنان باید پایان داده شود"، "جمهوری اسلامی، رژیم تروریست"، "کارگر زندانی آزاد باید گردد"، "دانشجوی زندانی آزاد باید گردد"، "زنده باد انقلاب، زنده باد سوسیالیسم"، "زنده باد آزادی". همچنین در این تظاهرات بنر های بزرگی که جنایات رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی بر علیه توده های تحت ستم را به نمایش می گذاشت بر نرده های اطراف محل تظاهرات نصب شده بود و پلاکارد هایی که بر آن ها شعارهایی به زبان انگلیسی نوشته شده بود، توجه عابری را بخود جلب می کرد. یکی از نکات تظاهرات ۱۱ فوریه در لندن نشان داده شدن هر چه بیشتر عمق خشم و نفرت تظاهر کنندگان از رژیم دارو شکنجه حاکم بود که در فریاد شعار های رزم جویانه آن ها که لحظه ای قطع نمی شد خود را آشکار می ساخت. همچنین در اواخر تظاهرات، تعدادی از جوانان که شعار می دادند "سفارت باید تعطیل شود" قصد داشتند از صفوف تظاهرات جدا شده و به طرف ساختمان سفارت حرکت کنند، که با مقابله پلیس انگلستان روبرو شدند. مقابله پلیس که امکان حرکت بسوی سفارت را ناممکن نموده بود با هو کردن پلیس از سوی جمعیت مواجه شد. در جریان این حرکت اعتراضی چند تن از تظاهر کنندگان که قصد داشتند با نشستن در وسط خیابان و ایجاد راه بندان به جلب توجه عمومی بپردازند به وسیله پلیس انگلستان کنار زده شده و یکی از آنها دستگیر شد. دستگیری آن شخص، خشم جمعیت را برانگیخت و با فریاد های "او را رها کن"، "شرم بر پلیس همکار رژیم" مواجه شد.

در مقطعی از تظاهرات وقتی که پلیس قصد دستگیری یکی از تظاهر کنندگان را داشت با مقابله بخشی از جمعیت مواجه شد. در جریان برخورد پلیس با تظاهر کنندگان یک نفر مجروح و یک نفر دیگر بیهوش شد که توسط آمبولانس به بیمارستان منتقل گردید. به طور کلی پلیس در هراس از امکان تعرض جمعیت به سفارت رژیم به شیوه کم سابقه ای این محل را تحت حفاظت خود قرار داده بود. تظاهرات ۱۱ فوریه جلوه دیگری از اوج رسوائی و ورشکستگی رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی در افکار عمومی را به نمایش گذارد و حاکی از تنفر بر حق مردم ایران و بی پایگی دیکتاتوری حاکم بر کشور ما بود. علاوه بر فعالین سازمانهای چپ و انقلابی و نیروهای دمکرات و مبارز، نیرو های مختلف از سلطنت طلبان هوادار حکومت پادشاهی گرفته تا نیروهای مدافع اصلاح طلبان حکومتی که خود را "سبز" می نامند نیز با حمل بنر های خود در قسمتی از محلی که پلیس در مقابل سفارت جمهوری اسلامی جهت تظاهرات اختصاص داده بود حضور داشتند و شعار های خود را سر می دادند.

## نگاهی به خیزش توده ها در پرتو تنوری راهنمای سیاهکل و درسهای قیام بهمن!

مطلب زیر متن سخنرانی رفیق فریبرز سنجری در مراسم سی و نهمین سالگرد رستاخیز سیاهکل و سی و یکمین سالگرد قیام بهمن می باشد که با برخی اصلاحات نوشتاری جهت انتشار آماده گشته است. مراسم مزبور در تاریخ ۲۰ فوریه امسال در شهر تورنتو در کانادا برگزار شد.

با سلام به همه عزیزانی که جهت گرامیداشت ۳۹مین سالگرد رستاخیز سیاهکل و ۳۱مین سالگرد قیام بهمن در این جلسه حضور یافته و با حضورشان امکان داده اند که این رویدادهای بزرگ و تاریخی را در این جلسه پاس داریم و با تشکر از سازمان دهندگان این جلسه که با تلاش خود امکان برگزاری چنین جلسه ای را فراهم نمودند.

با توجه به این امر که برگزارکنندگان جلسه تاکید کرده اند که مایل اند شرکت کنندگان در جلسه امکان شرکت فعال تری در بحث امشب را داشته باشند بنابراین زمان بیشتری از وقت جلسه به بخش پرسش و پاسخ اختصاص داده شده است در نتیجه محدودیت زمانی ایجاد می کند که در این فرصت کوتاه تنها به یکی دو مورد از انبوه تجربیات سیاهکل و قیام که بویژه در شرایط کنونی باید مورد توجه قرار گیرد اشاره کرده و سپس در جریان پاسخگویی به سوالات به جنبه های دیگر تجربه های این رویداد های بزرگ بپردازیم.



۳۹ سال پیش با یورش دسته پارتیزانی جنگل به رهبری رفیق علی اکبر صفائی فراهانی به پاسگاه ژاندارمری سیاهکل در جنگل های اطراف لاهیجان حرکتی در ایران شکل گرفت که دوست و دشمن قادر به کتمان نقش تعیین کننده آن در سیر رویدادهای سیاسی سالهای بعد از آن در ایران نبوده و نیستند. این حرکت، آغاز مبارزه مسلحانه و اعلام جنگی به سلطه دشمن تا بن دندان مسلح بود. حرکتی که با تحلیل شرایط عینی به این نتیجه رسیده بود که تنها با توسل به مبارزه مسلحانه می توان به قدرت تاریخی توده ها نقب زده و انرژی انقلابی آنها را به صحنه مبارزه آورد تا توده ها بتوانند در طی مبارزه ای سخت و طولانی موفق به نابودی نظام ظالمانه حاکم گردند. صحت این تحلیل را همگان خیلی زود به عینه دیدند. آنها دیدند که چگونه این جنبش انقلابی در سیر رو به رشد خود با استقبال توده ها مواجه شد. به این ترتیب سیر رویدادها روشن تر از هر ادعائی نشان داد که چگونه گروه کوچکی که رستاخیز سیاهکل را شکل داده بود توانست در جریان نبرد های بیشمار و فراز و نشیب های الزامی هر مبارزه جدی به بزرگترین سازمان چپ کشور و امید کارگران و زحمتکشانش تبدیل شود.

این گروه کوچک از کمونیستهای آگاه تشکیل شده بود که در بستر سالها مطالعه و تحقیقات عینی از روابط اقتصادی و اجتماعی حاکم بر کشور قادر به تحلیل درست جامعه شده و به

اجازه بدهید که قبل از هر سخنی یاد و خاطره همه آزادیخواهان و کمونیستهای که در طول سالهای طولانی پیکار بی امان برای رسیدن به آزادی و سوسیالیسم با خونشان نهال انقلاب ایران را آبیاری نمودند را گرامی بدارم. و تاکید کنم که تجربه حاصل از همین خونهاست که امروز نسل جوان و شجاع ما را به خلق صحنه هائی واداشته که جهانیان را به حیرت انداخته است. از سیاهکل تا قیام بهمن و از قیام تا کنون در سنت چریکهای فدائی خلق همواره رسم بر این بوده که یاد پیشاهنگان دلاوری که مبارزه مسلحانه را بر علیه رژیم شاه آغاز نمودند و یاد توده های میلیونی که با آموزش از آنها در ۲۲ بهمن سال ۵۷ به قیام مسلحانه برخاستند را با درس گیری از تجربیات این دو واقعه و بکار بردن این درسها در عمل مبارزاتی گرامی بدارند. امروز وقتیکه به شرایط کنونی نگاه می کنیم و می بینیم که سردمداران جمهوری اسلامی در وحشت از اینکه مبدا توده های بپاخاسته در خیزش اخیر از قیام بهمن درس گرفته و با به کار بستن این درسها در مبارزات و اعتراضات خود مرگ محتوم جمهوری اسلامی را تسریع نمایند به صدا و سیمای رسوای خود دستور داده بودند که در دهه به فول خودشان "فجر" از پخش عکسها و فیلم های دوره قیام که حاوی درگیریهای مردم با نیروی سرکوب و سنگر بندی خیابانی و غیره می باشد خود داری کند، می توانیم بیشتر از قبل به اهمیت چنان سنتی پی برده و ضرورت تاکید و درس آموزی از تجربیات مبارزاتی سیاهکل و قیام بهمن را بیشتر از همیشه درک می کنیم. کسانی که در بیش از ۳۰ سال گذشته همواره خود را به دروغ حاصل قیام بهمن جلوه می دادند حال مجبور گشته اند که در وحشت از رجوع مردم به تجربیات همین قیام که گوشه هائی از آن در فیلمها و عکسهای آن دوران خود را به نمایش می گذارد، حتی پخش عکس ها و فیلم های آن دوره را ممنوع نمایند.

در شرایطی که توده ها بپاخاسته و دارند با اعتراضات و تظاهرات های خیابانی خود (که نمونه هائی از آن را در ۱۶ آذر، ۶ دی ماه و اخیرا ۲۲ بهمن شاهد بودیم) بندریج خود را برای نبرد های قطعی تر آماده می سازند و به خصوص در شرایطی که بخشهایی از طبقه حاکمه در تلاش اند تا این خیزش بزرگ را به کنترل خود درآورده و آنرا وسیله تصفیه حسابهای خود با دارو دسته های دیگر رژیم قرار دهند به واقع هم رجوع به درسهای این رویداد های بزرگ بس آموزنده و راهگشا ست.

این گروه کوچک از کمونیستهای آگاه تشکیل شده بود که در بستر سالها مطالعه و تحقیقات عینی از روابط اقتصادی و اجتماعی حاکم بر کشور قادر به تحلیل درست جامعه شده و به

بخشی از طبقه حاکمه پرچم مخالفت و مبارزه با شاه را برافراشت و ضمن نفوذ در صفوف مردم به دارو دسته خمینی امکان داد به جای شاه به قدرت رسیده و جمهوری اسلامی را جایگزین سلطنت کند، تا طبقه حاکمه امکان یابد انقلاب مردم را به نام انقلاب سرکوب کند. هر چند مردم در جریان مبارزات خود رژیم سلطنت را سرنگون ساختند اما نتوانستند نظام حاکم و بالطبع ارتش و بورکراسی وابسته به آن را نابود سازند. این امر غیر قابل انکاری است که در ۲۲ بهمن سال ۵۷ ارتش اعلام بیطرفی نمود و خمینی آب تطهیر بر آن ریخت و آنرا اسلامی اعلام نمود تا از تلاشی اش جلوگیری کرده و آنرا از گزند مبارزات توده ها حفظ نماید. امری که خود بروشنی شکست قیام را آشکار می ساخت. تجربه شکست قیام نشان داد که حتی تغییر رژیم های سیاسی تا زمانی که با نابودی نظام اقتصادی و ماشین دولتی حافظ آن توأم نگردد به برقراری دموکراسی و آزادی منجر نمی شود. و عملاً هم دیدیم که علیرغم تغییر سلطنت مردم ما نتوانستند به خواستهای برحق خود دست یابند چرا که نتوانستند این نظام را نابود کنند.

حال اجازه بدهید که با تکیه بر این درس بزرگ حاصل از مبارزات مردم مان به شرایط امروز بازگردیم. به روز هائی که اصلاح طلبان

**این روزها هر روزنامه ای را ورق بزنید و با هر سائیتی را که ببینید ویا رادیویی را گوش کنید می بینید که این بخش از طبقه حاکمه جهت حفظ جمهوری اسلامی دارند به مردم ما نوید می دهند که مردم با اصلاحات در چهارچوب جمهوری اسلامی می توانند به خواستهای خود از جمله به آزادی و دموکراسی دست یابند. آنها برای جا انداختن این توهم آنقدر اندر مضرات انقلاب که تنها راه نجات مردم ماست سخن سرائی می کنند و آنقدر در این زمینه تتوری می بافند تا کسی فرصت نکند پرسد که اگر آزادی در رژیم آزادی کش کنونی دست یافتنی بود پس چرا ۲۱ سال است که سردمداران جمهوری اسلامی آنرا به مسلخ برده اند واکر رفرم و اصلاحات در این چهارچوب عملی است پس چرا در دوران ۸ سال ریاست جمهوری خاتمی که مجلس هم با اصلاح طلبان بود هیچ اصلاحی به نفع مردم رخ نداد.**

حکومتی به کمک رسانه های امپریالیستی می کوشند تا نگذارند که اعتراضات مردم و مبارزات آنها تمامیت جمهوری اسلامی را هدف قرار بدهد و می کوشند که جنبش مردم در جهت نابودی رژیم و نظام حاکم گام برندارد. این روزها هر روزنامه ای را ورق بزنید و یا هر سائیتی را که ببینید ویا رادیویی را گوش کنید می بینید که این بخش از طبقه حاکمه جهت حفظ جمهوری اسلامی دارند به مردم ما نوید می دهند که مردم با اصلاحات در چهارچوب جمهوری اسلامی می توانند به خواستهای خود از جمله به آزادی و دموکراسی دست یابند. آنها برای جا انداختن این توهم آنقدر اندر مضرات انقلاب که تنها راه نجات مردم ماست سخن سرائی می کنند و آنقدر در این زمینه تتوری می بافند تا کسی فرصت نکند پرسد که اگر آزادی در رژیم آزادی کش کنونی دست یافتنی بود پس چرا ۲۱ سال است که سردمداران جمهوری اسلامی آنرا به مسلخ برده اند واکر رفرم و اصلاحات در این چهارچوب عملی است پس چرا در دوران ۸ سال ریاست جمهوری خاتمی که مجلس هم با اصلاح طلبان بود هیچ اصلاحی به نفع مردم رخ نداد.

واقعیت این است که اصلاح پذیری جمهوری اسلامی افسانه ای بیش نیست. افسانه ای که تبلیغ می شود تا توجه توده ها را از ضرورت سرنگونی جمهوری اسلامی به عنوان تنها راه نجات توده ها منحرف سازد. معروف است که تاریخ تکرار نمی شود و اگر قرار

این نتیجه رسیده بودند که نظام اقتصادی- اجتماعی حاکم بر کشور سرمایه داری وابسته است که ایران را به جزئی ارگانیک از سرمایه داری انحصاری جهانی تبدیل کرده است. تحلیلی منطبق با واقعیت اما در تخالف با تحلیل ها و احکام کتابی رایج در آن زمان جنبش. در چهارچوب همین تحلیل و بر مبنای آن و با توجه به داده های عینی بود که در گام بعد این حکم مورد تاکید قرار گرفت که تا این نظام پابرجاست شکل دولت الزاما دیکتاتوری است. دیکتاتوری لجام گسیخته ای که به دلیل حدت تضاد های اجتماعی و فقدان پایگاه توده ای اش تحمل هیچ گونه آزادی و بالطبع هیچ گونه تشکل توده ای و مردمی را نداشته و به وحشیانه ترین شکل هرگونه اعتراض توده ای را سرکوب می کند. بر مبنای این تحلیل رزمندگان سیاهکل در همان سال ۴۹ و از زبان رهبر تتوریک خود رفیق مسعود احمدزاده اعلام کردند که تا این نظام که عمده ترین عامل بقایش ارتش سرکوبگر می باشد پا بر جاست تصور هرگونه رفرم و اصلاحات در چهارچوب خواستهای اساسی توده ها بی معنا بوده و برای رسیدن به آزادی و دموکراسی راهی نیست جز نابودی قطعی کل نظام ظالمانه موجود که جز از طریق مبارزه مسلحانه امکان پذیر نمی باشد. به همین دلیل هم بود که در بستر مبارزه مسلحانه ای که از سیاهکل آغاز گشت بتدریج نیروهای انقلابی قادر گشتند فضای سیاسی جامعه را تغییر داده و با جلب توجه مردم به مبارزه سیاسی نقبی به قدرت تاریخی مردم زده و ضمن جلب حمایت توده ها راه رهائی را به آنها نشان داده و انرژی انقلابی آنها را به صحنه مبارزه بکشند. و دیدیم که توده های قیام کننده در بهمن ۵۷ با حمله به زرادخانه های رژیم شاه و مقابله با نیروی سرکوب شاه و تلاش جهت مسلح شدن برای جنگیدن با این نیرو که الزاما جنگی طولانی است نشان دادند که راهی را که رزمندگان سیاهکل نشان داده بودند را شناخته و با درس گیری از آن جهت نابودی دشمن خود بپاخاسته اند. متناسفانه قیام بهمن به دلیل پراکندگی و سازمان نیافتگی صفوف کارگران و توده های ستمدیده و فقدان رهبری انقلابی که قادر به رهبری توده ها و مقابله با دسیسه های گوناگون دشمنان رنگارنگ باشد شکست خورد و نتوانست با درهم شکستن نظام حاکم انقلاب را به سرانجام برساند. در حقیقت، آنچه را که تتوری راهنمای رزمندگان سیاهکل با روشنی تمام گفته و ثابت کرده بود حال مردم آن را در عمل تجربه می کردند. در آن تتوری گفته شده است که بدون نابودی نظام حاکم که عمده ترین عامل بقایش ارتش ضد مردمی می باشد و بدون در هم شکستن کل ماشین دولتی که جز از طریق مبارزه قهر آمیز امکان پذیر نمی باشد امکان برقراری آزادی و دموکراسی وجود ندارد و حال مردم می دیدند که علیرغم همه مبارزاتشان به خواستهایشان نرسیدند. و می دیدند که علیرغم همه مبارزاتشان، اساساً ارتش دست نخورده باقی ماند و کل ماشین دولتی درهم نشکسته بلکه تا حد زیادی حاضر و آماده در اختیار رژیم جدید قرار گرفت.

این امر که چرا مردم ما نتوانستند علیرغم همه جان فشانیهای فرزندان انقلابی شان به آزادی و دموکراسی و دیگر مطالبات برحق شان برسند از زوایای مختلفی قابل بررسی است. تکیه بر تجربه قیام بهمن و تتوری راهنمای رزمندگان سیاهکل در این مورد امروز که بار دیگر مردم بپاخاسته اند و بخشی از طبقه حاکمه می کوشد با سوار شدن به موج اعتراضات آنها مبارزاتشان را به بیراهه ببرد از اهمیت بزرگی برخوردار است که به خصوص جوانان ما باید روی آن تامل نمایند.

نگاهی به اوضاع و احوال آن زمان و چگونگی به قدرت خیزدن دارو دسته خمینی نشان می دهد که با اوج گیری انقلاب مردم،

واقعیت این است و این را همه تجربیات مردم ما بارها به اثبات رسانده است که در شرایط ایران، شرط رسیدن به آزادی و دموکراسی نابودی نظام سرمایه داری وابسته به امپریالیسم حاکم می باشد، نظامی که تا پابرجاست هر روز اسباب ظلم و ستم و دیکتاتوری لازمه حفظ آن را باز تولید می کند. بنابراین مردم ما نباید فریب تبلیغات اصلاح طلبان حکومتی و رسانه های امپریالیستی حامی آنها را بخورند و باید با تمام توان در جهت

برای رهائی از دارو شکنجه و اوین و کهریزک راهی جر مبارزه تا نابودی جمهوری اسلامی و نظامی که این رژیم با زور و سرکوب به حفاظت از آن برخاسته وجود ندارد و این درسی است که همه تجربیات مبارزات توده ها آنها بارها بارها به اثبات رسانده است. و همین امر باید جهت مبارزات مردم ما را شکل دهد. به خصوص این روزها که دشمن می کوشد با تکیه بر عقب نشینی ها و مماشات طلبی های اصلاح طلبان حکومتی تخم یاس و ناامیدی پیاشانند جوانان مبارز و انقلابی ما باید با تاکید دوجندان بر ضرورت نابودی جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته اش، آشنائی ها و روابطی که در جریان این خیزش فی مابینشان شکل گرفته را دستمایه سازمان پابی آگاهانه خودنمایند تا قادر شوند گام های هر چه بلند تری در راستای تعرض به دشمن مردم در راستای نابودی آن بردارند.

نابودی جمهوری اسلامی و نظام حاکم گام برداشته و این سخن رزمندگان سیاهکل را فراموش نکنند که با رژیم دیکتاتوری ای که جز زبان زور نمی شناسد راهی جز سخن گفتن از طریق قهر انقلابی وجود ندارد و جز از طریق انقلابی نمی شود مطالبات اساسی توده ها را متحقق نمود. این سخنان حاصل جمع بندی سالها مبارزات مردم ما بود که ۳۱ سال سلطه خونین جمهوری اسلامی و همچنین شیوه برخورد این دیکتاتوری با خیزش اخیر هم بار دیگر آنها را به اثبات رسانده است.

برای رهائی از دارو شکنجه و اوین و کهریزک راهی جر مبارزه تا نابودی جمهوری اسلامی و نظامی که این رژیم با زور و سرکوب به حفاظت از آن برخاسته وجود ندارد و این درسی است که همه تجربیات مبارزات توده ها آنها بارها بارها به اثبات رسانده است. و همین امر باید جهت مبارزات مردم ما را شکل دهد. به خصوص این روزها که دشمن می کوشد با تکیه بر عقب نشینی ها و مماشات طلبی های اصلاح طلبان حکومتی تخم یاس و ناامیدی پیاشانند جوانان مبارز و انقلابی ما باید با تاکید دوجندان بر ضرورت نابودی جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته اش، آشنائی ها و روابطی که در جریان این خیزش فی مابینشان شکل گرفته را دستمایه سازمان پابی آگاهانه خودنمایند تا قادر شوند گام های هر چه بلند تری در راستای تعرض به دشمن مردم در راستای نابودی آن بردارند. امید وارم که زیاد خسته تان نکرده باشم می دانم که ناگفته ها بسیار است به امید اینکه بتوانیم با همکاری همدیگر در بخش پرسش و پاسخ به این بحث بیشتر بپردازیم.

بر تکرار باشد بار دوم بصورت کمدی ظاهر خواهد شد. حال ببیند که چگونه به ملتی که تجربه انقلاب سالهای ۵۶ و ۵۷ و تجربه شکست قیام بهمن را در اندوخته های مبارزاتی خود دارد و در عمل دیده است که حتی با تغییر رژیم سیاسی در شرایط پایداری سیستم سرمایه داری حاکم و نیروی مسلح حافظ آن، به آزادی دست نیافته است می خواهند غالب کنند که حتی بدون سرنگونی جمهوری اسلامی هم به آزادی دست خواهند یافت آنها از طریق مماشات و از راه های مسالمت آمیز!

واقعا وقتیکه به صحنه سیاسی ایران می نگریم و می بینیم که امثال موسوی دارند ادای خمینی را در می آورند و از بازگشت به میراث آن ملعون حرف می زنند انسان می ماند که بخندد یا متاثر شود؟ خمینی در شرایط جاری شدن یک انقلاب بر موج این انقلاب سوار شد. با تکیه بر انقلاب مردم و تغییرعملی رژیم شاه ادعای پیروزی کرد و از تحقق آزادی و استقلال سخن گفت و با فریب مردم، مصیبت هائی به سر آنها آورد که شاه و پینوشه و دیگر دیکتاتور ها را رو سفید نمود حال اصلاح طلبان حکومتی و امثال موسوی و کروبی در شرایطی که مردم همه این فجایع را دیده اند از میراث خمینی و "جمهوری اسلامی نه یک کلمه بیشتر نه یک کلمه کمتر" سخن می گویند و با وقاحت تمام انتظار دارند که همه برایشان هورا هم بکشند و اگر کسی هورا نکشید و ماهیت این دارو دسته را افشاء نمود او را به "چپ روی" متهم می کنند! آن زمان مردم تجربه زیادی نداشتند و نیاز به زمان داشتند تا بفهمند که با اینکه مبادرت به انقلاب کرده اند و با اینکه در جریان این انقلاب به قیام برخاسته اند و با اینکه رژیم سلطنت را با قدرت خود به زیاله دان تاریخ انداخته اند اما چون هنوز از قدرت کافی برای دگرگون کردن شرایط اقتصادی حاکم بر جامعه بر خوردار نبودند، از دموکراسی و آزادی هم خبری نشد. آنها می بایست در عمل ببینند که در بهاری که به نادرست "بهار آزادی" خوانده می شد دارو دسته خمینی، نوروز سندنجد را خونین کردند و با حمله به خلقهای ترکمن و عرب و همه اقشار و طبقات ستمدیده این سیاست را تداوم بخشیده و به خصوص زنان را به بند کشیده و به تدریج و گام به گام همه دستاوردهای انقلاب مردم را با زور و سرکوب نابود ساختند. و آن بر سر مردم ما آوردند که زبان از توصیف آن قاصر است. اما امروز و پس از ۳۱ سال سلطه خونین جمهوری اسلامی و در شرایطی که این جنایتکاران هر گوشه این کشور را به گورستانی تبدیل کرده اند چقدر مردم را باید ساده تصور کنند که فکر کنند باز هم آنها به این یاره ها باور می آورند .

اگر مردم ما خواهان جمهوری اسلامی بودند چرا به خیزش برخاسته و خون دهها جوان را وثیقه اعتلای خیزش خود ساختند؟ جمهوری اسلامی که موجود بود و هم اکنون هم در قدرت است؟

### تعریف تاریخ برای باز داشتن مردم از انقلاب..... از صفحه ۸

سرمایه داران که منافع و راه هایشان از هم جدا است. طبقه کارگر خواهان فروپاشی سیستم سرمایه داری و برقراری حکومتی به نفع اکثریت احاد جامعه است. طبقه سرمایه دار خواهان حفظ سیستم سرمایه داری کنونی و حفظ بساط ظلم و ستم است. در نتیجه شما فقط می توانید با یکی از آنها همراه شوید. راه میانی وجود ندارد. شما نمیتوانید با این ادعا که رفرم میتواند تدریجاً و در دراز مدت منجر به انقلاب صلح آمیز و تبدیل سرمایه داری به سوسیالیسم شود کسی را فریب بدهید. واقعیت این است که خیزش عظیم مردم ما که نزدیک به هفت ماه تداوم داشته و در ۶ دی ماه آنچنان ماشین سرکوب جمهوری اسلامی را از نفس انداخت که برای ساعاتی کنترل برخی از محلات تهران به دست مردم افتاد، آنچنان همه دارو دسته های درونی رژیم از جمله اصلاح طلبان حکومتی را به وحشت انداخته که از هر وسیله ای برای بازداشتن توده ها از انقلاب و در نتیجه نابودی نظام ظالمانه حاکم کوتاهی نمی کنند. یکی از این وسائل تحریف تجربیات انقلابی کارگران در سطح جهان و جلوگیری از درس گیری توده ها از این تجربیات جهت سرنگونی جمهوری اسلامی و بنای جامعه ای عاری از ظلم و ستم می باشد.

بابک آزاد

بقاء آن کمک کنند، و انقلابیون میتوانند نظام دیکتاتوری و سرکوبگر جدیدی را پایه ریزی کنند."

خوب در شرایطی که همه انقلابات "چپ سنتی" با شکست مواجه شده و درضمن فرق چندانی هم بین انقلاب و رفرم موجود نیست، و از سوی دیگر نویسندگان آنچنان قدرت جمهوری اسلامی را فوق العاده جلوه می دهد که به باورش "هیچ نظام استبدادی در تاریخ را با آن نمی توان مقایسه کرد." نتیجه می گیرد که "چپ باید ابتدا به همراه دیگر نیروهای ترقی خواه و مخالف نظام حاکم برای استقرار يك نظام

دموکراتیک و آزاد مبارزه کند، و سپس این شانسی را داشته باشد تا همراه سایر نیروهای جامعه مدنی در حوزه عمومی فعالیت کند و خواست های خود را برای جلب هر چه بیشتر حمایت مردمی مطرح کند و بدون توسل به زور و قهر سیاست های خود را پیش برد."

البته آقای رهنما برای اینکه همین حرف روشن اما نادرست و رفرمیستی را بزند تمامی "تجارب بشری" در "کشورهای متعدد جهان" را تحریف کرده و مدعی گشته که تمامی "انقلاب هایی که به نام مارکس و مارکسیسم روی داد، از انقلاب روس گرفته تا انقلاب دهفانی چین یا انقلاب شبانی آلبانی" در واقع "همگی از نوع انقلابات نوع بلانکی، یعنی انقلاب يك اقلیت رهبری بودند؟"

متدی که سعید رهنما در مقاله خود برای تبلیغ رفرم و تقبیح انقلاب به کار برده، شیوه تحریف و تکذیب واقعیات است که بروشنی خشم چنین کسانی از اوج گیری مبارزات توده ها را متبلور ساخته و نشانه ای از ترس مخالفین انقلاب در رودرویی با قهرانقلابی توده ها است. از آنجا که رفرم اصولاً با واقعیات جامعه ایران (کشوری تحت سلطه سرمایه داری در عصر امپریالیسم) همخوانی ندارد، سعید رهنما برای اثبات ایده ها و راه حل های رفرمیستی خود، با مشکلات متعددی روبرو است. او که میداند دلایل منطقی و مدارک علمی و تاریخی برای اثبات نظرات غیرواقعی اش وجود ندارند، تلاش میکند که این کمبود را با بکارگیری ترفندهای نوشتاری و تحریف واقعیات جبران کند.

### تحریف انقلاب ۱۹۱۷ روسیه

نادرستی و عدم امانت داری آکادمیک که بر دانشگاه های کشور های امپریالیستی (بخصوص در زمینه مطالعات سیاسی-اجتماعی) غالب است، و تئوری های از قبل طراحی شده (که میتوان آنها را توطئه های ایدئولوژیک برعلیه طبقه کارگر و دیگر محرومان جهان نامید) برای تحریف انقلابهای توده ای مانند انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، تلاشی است برای جلوگیری از رشد مجدد مبارزات طبقه کارگر در سطح جهان. سعید رهنما نیز تحت تأثیر این فضای عوامفریبانه حاکم بر بنگاه های ایده پراکنی امپریالیستی، و با امیدوار بودن به ناآگاهی مخاطبین خود، میگوید که "با آنکه اینها (انقلاب روسیه و چین و آلبانی) همگی جنبش های وسیع توده

## تحریف تاریخ برای بازداشتن مردم از انقلاب



(نقدی به نظرات سعید رهنما)

در شرایطی که پافشاری مردم ستمدیده ایران برای مبارزه جهت سرنگونی جمهوری اسلامی و توسل آنها به قهر انقلابی جهت مقابله با خشونت ضد انقلابی نیرو های سرکوبگر جمهوری اسلامی همه دارو دسته های درونی جمهوری اسلامی را به وحشت انداخته است، اصلاح طلبان حکومتی جهت کند کردن مبارزه توده های بپاخاسته کارزار وسیعی را تحت عنوان مخالفت با خشونت سازمان داده و به کمک لشکری از همفکران خود در تلاش اند تا مردم را نسبت به انقلاب به مثابه تنها راه نجات آنها از جهنم جمهوری اسلامی بدبین و به راه حل های سترون رفرمیستی دلخوش کنند. در این چهارچوب این روزها شاهد سخنرانی ها و مقالاتی هستیم که با تحریف تاریخ انقلابات تاکنونی جهان می کوشند به خوانندگان و یا شنوندگان خود نشان دهند که هر تحول انقلابی الزاماً رژیمی را بر سر کار می آورد که خود برای حفظ سلطه اش الزاماً به خشونت متوسل خواهد شد. مطالعه مطلبی از سعید رهنما، نویسنده مقاله ای تحت عنوان "انقلاب یا رفرم" در نشریه شهروند شماره ۱۲۶۱ که در آن وی در تلاش است "انقلاب" را نفی و "رفرم" را اثبات کند درست در همین راستا می باشد.

نامبرده جهت القاء نظر نادرست خود به خواننده ابتدا با تحریف همه "تجارب بشری" مدعی می شود که "آنچه که تجارب بشری در کشورهای متعدد جهان آشکارا نشان داده، این است که سیاست انقلاب های فوری، طغیان های خود به خودی و قیام های آنارشویستی، و راه حل های سریع، آسان و خلق الساعه به قصد حل معضلات پیچیده اجتماعی - که از سوی چپ سنتی پیگیری شده و می شود - در تمام عرصه ها و در نیل به آرمان زحمتکشان، با شکست مواجه شده است." بعد از این که به این ترتیب انقلاب راه حل "سریع" و شکست خورده "چپ سنتی" قلمداد شد، در گام بعدی برای ایجاد سردرگمی در خواننده اساساً تفاوت های ماهوی بین انقلاب و رفرم انکار شده و چنین جلوه داده می شود که مثل اینکه "انقلاب" و "رفرم" عملاً هر دو به نظام موجود تداوم می بخشند. بهتر است در این زمینه به جملات خود نامبرده در این رابطه توجه کنیم: "بحث انقلاب و اصلاح بسیار پیچیده است و هر دو مفهوم تعابیر مختلفی دارند. هر دو با مسئله «تغییر» سروکار دارند، و طنز تلخ این است که هر دو نیز می توانند به نظام موجود «تداوم» بخشند، یعنی نوع سیستم تغییر نمی کند، اما بازیکنان آن جایگزین می شوند. اصلاح طلبان به راحتی می توانند جذب نظام موجود شوند و به

قرار گرفتند که آنها را همیشه با تظاهرات و دیگر حرکتها و اعمال خودبخودی پاسخ داد. به عنوان مثال، در آن زمان فقر، فلاکت، گرسنگی و مرگ و میر (که در نتیجه جنگ جهانی اول تشدید شده بود) در روسیه بیداد میکرد. اختلاف نظر سوسیالیست ها بر سر شرکت یا عدم شرکت در جنگ امپریالیستی، و رشد ناسیونالیسم ضدانقلاب (تحت تأثیر جنگ) موجب انحراف به راست در بخش اعظم نیروهای سابقاً چپ شد. در نتیجه، نه تنها در روسیه بلکه در سراسر جهان، نیروهای واقعاً چپ انقلابی که به مبارزه بر علیه جنگ امپریالیستی معتقد بودند، در اقلیت قرار گرفتند. اما سیر عینی رویدادها درست تأیید کننده تحلیل های آنها بود. در حالیکه امثال سعید رهنما با سوءاستفاده از این رویدادهای تاریخی، در اقلیت بودن چپ انقلابی را به چماقی برای کوبیدن "انقلاب" تبدیل کرده اند و دیگر به خواننده خود توضیح نمی دهند که اتفاقاً چون سیر عینی رویدادها تأییدگر نظر آنها بود و آنها منافع کارگران را منعکس می کردند توانستند خیلی زود با انبوه زحمتکشانشان پیوند یابند.

از آنجا که رژیم دیکتاتوری روسیه مجبور بود که برای پیشبرد جنگ غیر عادلانه به استثمار هرچه بیشتر توده ها بپردازد. در نتیجه، برخاستن امواج سهمگین انقلاب در جامعه روسیه به دلیل چنین شرایط اقتصادی سیاسی (افزایش ستم و استثمار و فقر و فلاکت در شرایط جنگ) بود. بنابراین، انقلاب روسیه طرح چند روشنفکر نبود. بلکه داستان زندگی واقعی مردمی زحمتکش و تحت ستم بود که به قدرت و توانایی عظیم خویش برای تعیین سرنوشت خود پی بردند و در نتیجه این خودآگاهی، با شور و شوق و اعتماد به نفس، به مبارزه برای ایجاد جامعه ای واقعاً آزاد و رها پرداختند و خود را از ظلم و ستم و جنگ و گرسنگی و بی خانمانی و فقر و فلاکت و استثمار طبقاتی نجات دادند. و در واقع، زندگی دوباره یافتند.

بنابراین، تاریخ انقلاب شوروی بسیار واضح و روشن است و با داستانهایی که امثال سعید رهنماها جهت انکار ضرورت انقلاب ساخته اند بسیار تفاوت دارد. و زحمتکشانش می توانند برای ساختن جوامع آزاد و برابر بر روی خرابه های سیستم طبقاتی کنونی، درسهای گرانبهایی از تاریخ واقعی انقلابهای نسلهای گذشته بگیرند.

تحریف های سعید رهنما به وارونه نشان دادن انقلاب ۱۹۱۷ محدود نمیشود. او در نوشته خود نظرات انحرافی متعددی را در رابطه با آثار مارکس و انگلس و انقلاب فرانسه و کمون پاریس نیز مطرح کرده است. اما فکر میکنم که در محدوده نوشته ای که در پیش رو دارید، همین مختصر اشاره به برخی واقعیات انقلاب روسیه، برای نشان دادن عدم امانت داری آکادمیک سعید رهنما در رابطه با تاریخ، کافی باشد.

واقعیت این است که هرچقدر هم که چنین کسانی به تحریف تاریخ و وارونه نشان دادن شرایط گذشته و حال بپردازند و به این وسیله مردم را نسبت به انقلاب و مقابله قهر آمیز با خشونت ضد انقلابی مزدوران جمهوری اسلامی باز دارند، باز هم توده ها در زمینه شرایط عینی زندگی و مبارزه خود در خواهند یافت که برای نجات از شرایط ظالمانه ای که رژیم برایشان فراهم نموده چاره ای جز توسل به قهر ندارند. توده ها در جریان زندگی می بینند که در جدال طبقاتی جاری در کشور در نهایت فقط دو اردوگاه در کشور وجود دارد. اردوگاه کارگران و توده های ستمدیده و اردوگاه

ای بودند، اما توده ها و کارگران از طریق تهییج دنباله رو رهبران انقلاب شدند."

او با تکیه بر تحریف تاریخ، ادعا میکند که انقلاب ۱۹۱۷ نتیجه توطئه از پیش طراحی شده گروه کوچکی از روشنفکران انقلابی (لنین و همفکرانش، که طبق تعریف سعید رهنما، خشونت طلب بودند) بود و طبقه کارگر نقشی جز دنباله روی کورکورانه از تبلیغات و ترویج های روشنفکران، در آن نداشت. اگر ما از مطالعه انبوه اسناد و مدارک تاریخی موجود در رابطه با انقلاب ۱۹۱۷ بگذریم و فقط نگاهی به تاریخ مبارزات کارگری در شهر "پتروگراد" بیاندازیم، هم فقر دیدگاهی سعید رهنما برایمان بیشتر آشکار میشود و هم این امر که انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در واقع نمود واقعی "جنبش مستقل و خودآگاه اکثریت وسیع جامعه و اعتلای ذهنی طبقه کارگر" بود، واقعیت خود را با روشنی هر چه بیشتری نشان می دهد.

با استناد به نقش رهبری سازمان یافته بلشویکها (و بخصوص رهبری لنین) در پیروزی انقلاب، نمیتوان نقش و اراده آگاهانه طبقه کارگر روسیه در آن انقلاب را کتمان کرد. نمیتوان کتمان کرد که نیروی محرک انقلاب ۱۹۱۷ را طبقات زحمتکش روسیه به رهبری طبقه کارگر تشکیل دادند.

درضمن، اسناد تاریخی انقلاب روسیه نشان میدهند که برخی از مهمترین رویدادهای تأثیرگذار اولیه (مانند تظاهرات اولیه که به مرور زمان و با گسترده شدن هرچه بیشتر سرانجام به سرنوشتی تزار در ماه فوریه و شکست دادن ضدانقلاب در پتروگراد در ماه آگوست منجر شدند) را میتوان حرکتهای خودجوش کارگران و دیگر زحمتکشانشان فرودست خواند. هرچند که پیروزی نهایی این حرکتهای خودجوش فقط زمانی عملی شد که به جنبشی سازمان یافته و دارای رهبری انقلابی تبدیل شدند.

از طرف دیگر، برخلاف تصور سعید رهنما و همفکرانش، حزب بلشویک متشکل از اقلیت کوچکی از روشنفکران که (با توطئه برنامه ریزی شده و به زور خشونت) اراده خود را به توده ها تحمیل کرده باشند، نبود. برعکس، سازمانی متشکل از خود کارگران و زحمتکشانش و جوانان مبارز و انقلابی بود که ریشه در طبقه کارگر داشته و در کارخانه ها و محلات کارگری و فقیرنشین پتروگراد و دیگر مناطق کارگری کاملاً نفوذ داشتند و در بستر فعالیتهای انقلابی طولانی با آموزش و مطالعه و مبارزات تئوریک و تشکیلاتی رشد کرده و به انقلابیون حرفه ای تبدیل شده بودند. بر عکس کسانی که نمی دانند یک انقلاب حاصل چه شرایطی است و چه ملزوماتی دارد، اتفاقاً سرنوشتی تزار در ۱۱ فوریه ۱۹۱۷ نتیجه عملی شدن نقشه از پیش طراحی شده بلشویکها نبود. بلکه نتیجه خشم و نفرت عمیقی بود که در قلب مردم روسیه (در نتیجه سالهای طولانی ظلم و ستم و دیکتاتوری عریان) نسبت به تزار ایجاد شده بود، و نتیجه فوران این خشم و نفرت به شکل تظاهرات عظیم خودجوشی بود که پتروگراد و دیگر شهرهای مهم روسیه را فلج کرد. البته منظور این نیست که روشنفکران انقلابی در تظاهرات و رویدادهای اولیه نقشی نداشتند. آنها نیز در این تظاهرات شرکت داشتند و تلاش میکردند که به عنوان روشنفکران آگاه جامعه، به رهبری انقلابی توده ها بپردازند.

در نتیجه این تظاهرات و رویدادهای پس از آن (مانند فلج شدن شهرهای بزرگ و پیوستن بسیاری از نیروهای نظامی به انقلابیون) مسائل سیاسی و مبارزاتی مهمی پیش روی مردم



## گرامی باد سالگرد رستاخیز سیاهکل و قیام بهمن!



کشف این حقیقت است که نظام اقتصادی- اجتماعی حاکم بر جامعه ایران، نظام بورژوازی وابسته به امپریالیسم می باشد. نظامی که روبنای ناگزیر آن، برخلاف جوامع سرمایه داری کلاسیک، یک دیکتاتوری مطلق العنان است که کمترین حقوق و آزادیهای بورژوازی و تشکلهای صنفی و سیاسی مردم را بر نمی تابد. مطابق تحلیل فوق، طبقه حاکم در چنین نظامی حاکمیت استنمارگرانه خود را با اعمال یک قهر سیستماتیک و عربان در تمام عرصه های زندگی توده ها تضمین می کند. در نتیجه تا زمانی که چنین نظام ارتجاعی یعنی سیستم سرمایه داری وابسته و دیکتاتوری ذاتی آن در جامعه تحت سلطه ما برقرار باشد، حکومت، هر شکلی بخود بگیرد الزاماً دیکتاتور بوده و در نتیجه امکان نیل به کمترین آزادیهای دمکراتیک و تضمین خواستههای اقتصادی - سیاسی توده های تحت ستم در آن وجود نخواهد داشت. بنابراین، شرط رهایی و نیل به آزادی و دمکراسی و سعادت برای توده های مردم ایران، نابودی تمامیت نظام حاکم می باشد. از سوی دیگر رسیدن به این هدف با توجه به حقایق فوق، وظیفه عملی نوینی را در مقابل نیروهای انقلابی جامعه قرار می دهد. بر اساس تئوری چریکهای فدائی خلق، نیروهای انقلابی و روشنفکر با این اعتقاد که انقلاب کار توده هاست، باید شرایط را برای به میدان کشیدن توده ها آماده کنند. در این مسیر آنها نه با کپی برداری از روشهای سنتی و کار آرام سیاسی، بلکه اساساً با توسل به روشهای قهر آمیز در پروسه یک مبارزه طولانی ست که اولاً موفق به ایجاد تشکیلاتی از انقلابیون حرفه ای و تضمین ادامه کاری آن در امر انقلاب و سرانجام ارتقاء آن به حزب انقلابی

آگاهی هر آینه با صداقت انقلابی توأم شود، منشا ایمانی تزلزل ناپذیر می گردد. با اتکاء به چنین آموزش انقلابی ای بود که ۲۹ سال پیش، نسلی از پاکترین و آگاه ترین فرزندان راستین مردم ما یعنی رزمندگان سیاهکل با حمله به پاسگاه ژاندارمری سیاهکل در شمال ایران، سکوت قبرستانی حاکم بر جامعه ایران را شکستند و به رژیم وابسته به امپریالیسم شاه اعلان جنگ دادند. با این حرکت شجاعانه، فصلی تازه در تاریخ انقلاب رهایی بخش کارگران و خلقهای تحت ستم ما در ایران گشوده شد و این فریاد در جامعه طنین انداز شد که: "آن که می گفت حرکت مرد در این وادی خاموش و سیاه، برود شرم کند". غرش مسلسلهای رزمندگان سیاهکل در ۱۹ بهمن سال ۴۹ دیکتاتوری قدرقدرت رژیم شاه را غافلگیر کرد. صغیر گلوله های آنان که همچنان سالها در رزم دلاورانه چریکهای فدائی خلق تداوم یافت، نشانگر آغاز یک مبارزه قاطع و بی امان بر علیه استنمارگران بود. این مبارزه مسلحانه، انفجارخشم فروخورده و مهیب مبارزاتی خلقی را به نمایش گذارد که کمرش در زیر استثمار و تازیانه سالها استبداد مطلق ناشی از حاکمیت برخاسته از کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد خم شده بود. سیاهکل نوید بخش ورزش یک نسیم جانبخش مبارزاتی بود که در ادامه خود نسلی از جوانان پاکباخته را به صحنه مبارزه بر علیه شاه کشانید و در طول سالها با پیوستن توده به پاخاسته به آن سرانجام به طوفانی سهمگین بدل شد که نهایتاً در ۲۱ و ۲۲ بهمن سال ۵۷ بساط دیکتاتوری امپریالیستی شاه را بطور قطعی به زباله دان تاریخ افکند.

به اعتبار ایفای چنین نقشی در تاریخ مبارزات رهایی بخش توده های تحت ستم ما بود که سیاهکل به یک نقطه عطف مبارزاتی در ایران تبدیل شد. اهمیت تاریخی سیاهکل نه در صرف حرکت نظامی شجاعانه رزمندگان کمونیست و دلیران در سال ۴۹، بلکه در این حقیقت نهفته است که بر این حرکت، تئوری، تحلیل ها و دیدگاه های انقلابی منطبق بر شرایط جامعه ایران حاکم بود، همان تئوری ای که سیاهکل را به چراغ راه آینده تبدیل کرد. درست به این دلیل است که برغم گذشت نزدیک به چهار دهه از حرکت سیاهکل، یاد و راه رزمندگان سیاهکل و همه چریکهای فدائی خلق، تجارب و سنت نوین مبارزاتی ای که این کمونیستهای پاکباخته از خود بر جای گذاردند، همچون گوهری در حافظه تاریخی توده ها باقی مانده و به منبع جوشانی از آموزشهای مبارزاتی برای پیشبرد مبارزه امروز تبدیل شده است. به عبارت دیگر سیاهکل پاسخ به یک ضرورت تاریخی بود؛ و درست به همین دلیل موجب یک راهگشایی چشمگیر در جنبش انقلابی و برحق توده های تحت ستم شد. آموزشهای سیاهکل که آموزش های تئوری انقلاب اجتماعی در شرایط مشخص ایران بودند، نه تنها از آغاز جنبش مسلحانه، بلکه در مراحل بعدی مبارزه طبقاتی یعنی در پروسه پیشرفت مبارزه و توده ای شدن آن بر علیه رژیم وابسته به امپریالیسم شاه، در جریان قیام قهرمانانه مردم در ۲۱ و ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، و بالاخره در تمام دوران حاکمیت رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی نیز صحت خود را در پرتو پراتیک اجتماعی به نمایش گذاردند. اما این آموزشها چه بودند؟

با مطالعه مناسبات و روند تکامل تاریخی نیروهای مولده در جامعه ما و تحلیل ساختار اقتصادی - اجتماعی حاکم بر ایران، یکی از دست آوردهای تئوریک کمونیست های ایران در اواخر دهه ۴۰ که با نام رزمندگان سیاهکل در آمیخته و در دو اثر ارزشمند چریکهای فدائی خلق، رفقای کبیر مسعود احمد زاده و امیر پرویز پویان به نام های "مبارزه مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک" و " ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا" جمع بندی شده است،

پاخاسته در صدد سرکوب خیزش کنونی و در هم شکستن آن است، در شرایطی که گرایش طبیعی به مقاومت در مقابل سرکوبگران و مقابله با دستگاه کشتار حکومت به سرعت در میان جوانان در حال گسترش است، همه واقعیات جاری بر ضرورت پاسخ به این نیاز یعنی اعمال قهر انقلابی در مقابل دیکتاتوری حاکم تاکید می کنند. در نتیجه تلاش برای ایجاد تشکلهای مخفی در بین جوانان مبارز و آگاه و سازمان دادن یک مبارزه مسلحانه آگاهانه که باعث از بین رفتن موانع پیشروی این جنبش و تسریع روند رشد و گسترش آن شده و برای ارتقاء قدرت توده ها در مقابل سرکوبگران حاکم به سازماندهی مسلح آنان کمک نماید، یک ضرورت تاریخی ست که واقعیات کنونی گام برداشتن در جهت پاسخ به آن را می طلبند.

در سی و نهمین سالگرد حماسه سیاهکل یاد ۱۵ چریک فدائی خلق، ۱۵ رزمنده کمونیست سیاهکل را گرامی داریم و بکوشیم تا با آموختن از روح آموزشهای آنان و تجارب تاریخی، در پیمودن مسیر نابودی رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی با تمام دارو دسته های ضد انقلابی در جنبش کنونی و رسیدن به آزادی و دموکراسی با تمام قوا یاری رسانیم.

**گرامی باد خاطره سترگ رزمندگان سیاهکل!**

**گرامی باد خاطره سترگ قیام بهمن!  
مرگ بر رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!**

**هر چه پر توان تر باد رزم دلاورانه توده های بیپاخاسته!**

**پیروز باد انقلاب! زنده باد کمونیسم!**

**با ایمان به پیروزی راهمان  
چریکهای فدائی خلق ایران  
۱۹ بهمن ۱۳۸۸**

طبقه کارگرخواهند شد.؛ ثانيا، تنها از طریق مبارزه مسلحانه است که روشنفکران انقلابی قادر خواهند بود تا در شرایط اعمال یک دیکتاتوری مطلق العنان، انرژی مبارزاتی کارگران و توده های ستمدیده را در جامعه جاری کرده و شرایط را برای تشکل طبقه کارگر و زحمتکشان به منظور سازمان دادن انقلاب اجتماعی و رسیدن به آزادی و دموکراسی مهیا سازند؛ و به طور کلی در جهت تحقق هدف اساسی انقلاب یعنی نابودی نظام استعمارگرانه و ماشین دولتی حافظ آن، یک حرکت واقعا انقلابی را سازمان دهند.

اکنون با وجود آن که قریب به چهار دهه از حماسه سیاهکل و آغاز یک دوره نوین در مبارزات حق طلبانه مردم ما می گذرد، جوهر و اساس تحلیل های رزمندگان سیاهکل همچنان منبع لایزال از تجارب و آموزشهای انقلابی برای امروز ماست. با جانفشانی های نسلی از بهترین فرزندان خلق در دهه ۴۰ و ۵۰ راه مبارزات توده ها برای رسیدن به اهداف خود روشن گشته و هموار گردید و سرانجام به نقطه ای رسید که سلطنت ۲۵۰۰ ساله شاهان به قدرت لایزال کارگران و زحمتکشان در بهمن ۵۷ به زیاله دان تاریخ افکنده شد. اما با توجه به ترفند های فریبکارانه ای که امپریالیست ها با اتکاء به خمینی و دارو دسته اش در ایران بکار گرفتند، توده های به پاخاسته ایران به رغم سرنگونی رژیم شاه نتوانستند نظام استعمارگرانه حاکم که شاه تنها یک مهره حقیر آن بود را نابود کنند. در نتیجه ساختار ارتجاعی نظام پس از سقوط شاه همچنان در امان ماند. در نتیجه در سال ۵۷ با جایگزین کردن رژیم جمهوری اسلامی با رژیم شاه توسط امپریالیستها و حفظ نظام، تعرضی وحشیانه به دستاوردهای انقلابی مردم ما شروع شد و استمرار حاکمیت سیاه نظام سرمایه داری وابسته، این بار توسط رژیم تبهکار جمهوری اسلامی با اعمال دیکتاتوری ای به مراتب گسترده تر با هدف خفه کردن صدای حق خواهانه مردم و بازگشت به دوران خوش "سکون" و "تسلیم" گذشته به استثمار و سرکوب وحشیانه توده های تحت ستم ما پرداخت. اما کارگران و توده های محروم ایران نیز که نبردهای پیشین را از سر گذرانده و تجارب بزرگی کسب کرده بودند، در طول ۲۰ سال گذشته هیچگاه تسلیم رژیم جمهوری اسلامی نشده و با مبارزات و مقاومتهای خود حتی یکرور هم گردانندگان این رژیم ضد خلقی و اربابانشان را راحت نگذاشتند. در اثر تداوم همین مبارزات است که در ۸ ماه گذشته موج سهمگین نوینی از جنبش اعتراضی کارگران و خلقهای تحت ستم با برخورداری از حضور نسل جدیدی از جوانان مبارز، دوباره زمین را در زیر پای استعمارگران حاکم داغ کرده و با شعارهای "مرگ بر جمهوری اسلامی"، "مرگ بر دیکتاتور"، مرگ بر اصل ولایت فقیه"، "ما زن و مرد جنگیم، بجنگ تا بجنگیم" و ... خواب خوش را بر آنها حرام کرده و خواست عمیق و بنیادی خود یعنی نابودی این رژیم را فریاد زده است. اکنون بار دیگر مردم به پاخاسته و نیروهای آگاه و انقلابی جامعه با یک مصاف بزرگ مبارزاتی روبرو هستند. مصافی سرنوشت ساز بین سرکوبگران و توده های به پاخاسته که فرجام آن هر چه باشد، بی تردید تاثیرات بسیار عمیقی را بر آینده جامعه ما خواهد گذارد.

در چنین شرایطی وظیفه ای بس سهمگین بر دوش نیروهای روشنفکر آگاه و جوانان مبارز قرار دارد. در شرایطی که جنبش توده های خشمگین و به پاخاسته از ۲۰ سال جنایات و مظالم جمهوری اسلامی، از خلاء رهبری و به طور اولی عدم وجود یک رهبری انقلابی در راس آن رنج می برد، وظیفه جوانان آگاه و انقلابی ماست که با درس گیری از تجارب گذشته و بهره گیری از شرایط موجود، ضمن افشا و مقابله با تحمیل رهبری اصلاح طلبان حکومتی بر جنبش مردم، در جهت بوجود آوردن یک رهبری انقلابی در مبارزات جاری تلاش کنند. از سوی دیگر در شرایطی که ماشین سرکوب جمهوری اسلامی با تمام قوا با بگیر و ببند و زندان و شکنجه و کشتار توده های به

**جاودان باد خاطره تمامی شهدای به خون خفته خلق!**

## مردم هائیتی تحت یورش طبیعت و امپریالیسم!

مثال این کمپانی با پارتی بازی در رقابت برای مناقصه ۹۰۰ میلیون دلاری دولت آمریکا برای پاکسازی "نیواورلئان" پس از طوفان کاترینا برنده شده بود.

در فاصله کوتاهی پس از زلزله، رئیس جمهور آمریکا "اوباما" اعلام کرد که علاوه بر ۹۰۰۰ سرباز (فرستاده سازمان ملل) مستقر در هائیتی ۱۱۰۰۰ سرباز آمریکایی دیگر به این کشور فرستاده خواهند شد. و به دنبال این امر ارتش آمریکا کنترل نقاط حساس هائیتی (مانند سواحل، اسکله های تجاری، جاده های اصلی و فرودگاه و غیره) را در دست گرفته است. در اولین روزها و هفته های حساس پس از زلزله که رساندن مواد غذایی و پزشکی به مردم بسیار ضروری و حیاتی بود، ارتش آمریکا که کنترل فرودگاه و بنادر را در دست داشت اجازه ورود کشتی ها و هواپیماهای حامل کمکهای خارجی را نمیداد. چندین هواپیما و کشتی حامل میلیونها دلار کمک های خارجی (منجمله هواپیماهای سازمان پزشکان بدون مرز) مجبور به بازگشت به کشورهای خود شدند. کشتی های ترکیه و کوبا و ونزوئلا حتی اجازه ورود به آبهای مرزی هائیتی را پیدا نکردند. در حال حاضر نیز مقدار زیادی از مواد مورد نیاز مردم به جای توزیع در انبارهای فرودگاه نگه داشته میشوند.

درحالی که مداخله ارتش آمریکا چنین اوضاعی را در هائیتی موجب شده و به اشکال مختلف بر دشواریهای مردم افزوده، رسانه های دولتی با نشان دادن صحنه هایی از هجوم مردم به انبارهای غذا و دیگر مواد مورد نیاز از یکطرف مردم گرسنه و عاجز را دزد و تبهکار جلوه می دهند و از طرف دیگر تلاش میکنند که بدین شکل حضور نظامی آمریکا در این کشور را توجیه کنند.

پخش مقدار کمی از مایحتاج عمومی که توسط سربازان دولتی و آمریکایی انجام میشود نیز به شیوه ای واقعا تحقیرآمیز و غیرانسانی انجام می شود. به جای اینکه تقسیم مواد غذایی را به خود مردم در محلات واگذار کنند، بدون برنامه ریزی و بی خبر به محلات میروند و بسته های مواد غذایی را از داخل کامیونها به داخل جمعیت گرسنه پرتاب می کنند و مردم را وادار به هجوم و حمله به غذا ها میکنند.

درچنین وضعیتی است که مردم زحمتکش و بی پناه هائیتی از هر طریقی که توانسته اند به یکدیگر کمک کرده و تلاش کرده اند که بطور جمعی با مشکلات موجود مبارزه کنند. آنها با دست خالی در میان خرابه ها به جستجوی بازماندگان خود پرداخته و مختصر آب و غذای موجود را با هم تقسیم میکنند.

سالها حکومت استثمارگرانه دولتهای دیکتاتوری وابسته به امپریالیسم و طبقه سرمایه دار حاکم بر هائیتی چنان شرایطی را در این کشور بوجود آورده که تأثیرات مخرب بلاهای طبیعی بر زندگی مردم را صدچندان نموده است.

در حال حاضر نیز طبقه سرمایه دار حاکم بر هائیتی و اربابان امپریالیست آنها به جای رسیدگی به وضع فلاکتبار مردم به فکر

زلزله ۱۲ ژانویه ۲۰۱۰ در هائیتی احتمالا هولناک ترین فاجعه طبیعی در تاریخ مدرن می باشد. در فاصله ای کوتاه بیش از نیم میلیون انسان کشته شدند آنهم در کشوری با ۹ میلیون و هفتصد و هشتاد هزار نفر جمعیت، از نظر اقتصادی هم خسارت وارده باور نکردنی است بر اساس تخمین های تاکنونی بر اثر این زلزله به هائیتی ۱۴ میلیارد دلار خسارت وارد شده آنهم در شرایطی که این کشوریکی از فقیرترین کشورهای جهان با درآمد ناخالص سالانه ۶۰۹۵ میلیارد دلاری باشد. بر اثر این زلزله اکثر بیمارستانها و دیگر مراکز امدادی ویران شده اند. بیشتر ویرانی ها در اطراف شهر دو میلیونی "پورت او پرنس" رخ داد که مملو از محله های فقیر کارگرنشین می باشد. خانه های این محلات از بلوکهای سیمانی حفره دار و توخالی ارزان قیمت ساخته شده بودند که از استقامت لازم در مقابل زلزله برخوردار نمی باشند. آنهم در کشوری و در شرایطی که از ده سال پیش تاکنون زمین شناسان از احتمال وقوع یک زمین لرزه پر قدرت در جنوب هائیتی خبر داده و نسبت به عواقب این امر اخطار داده بودند.

اما ناگوارترین خصوصیت این فاجعه عواقب و رویدادهای بعدی آن است که تأثیراتش در سالهای طولانی آینده نیز باقی خواهد ماند. عواقب و رویدادهایی مانند اشغال نظامی این کشور توسط امپریالیسم آمریکا و متحدین آن، و تحقیر و برخورد های غیرانسانی آنها با مردم هائیتی و ایجاد موانعی بر سر راه کمک رسانی به قربانیان زلزله که گرسنه و بی پناه رها شده اند. درست در چنین شرایطی است که شاهد هجوم سرمایه داران داخلی و خارجی برای بهره برداری از این فاجعه تحت نام بازسازی می باشیم.

هائیتی که پس از زلزله رو به نابودی کامل رفته است، قبل از زلزله به عنوان یکی از فقیرترین کشورهای جهان شناخته شده بود. کشوری که بیش از ۸۰ درصد جمعیت آن زیر خط فقر به سر برده و ۷۰ درصد جمعیت بیکار بودند در همان حال از بالاترین شکاف و اختلاف طبقاتی در رنج بود. در وضعیتی که میلیونها نفر از کارگران و زحمتکشان فقیر هائیتی در معرض مرگ در اثر گرسنگی و ابتلا به بیماری های واگیردار هستند، طبقه سرمایه دار حاکم بر هائیتی و اربابان آمریکایی آنها برای استفاده از چنین فرصت بزرگی برای ثروت اندوزی عجولانه دست به کار شده اند. کمپانی های بزرگ آمریکایی (بخصوص آنها که دارای روابط نزدیکی با دولت هستند) ترفندها و بند و بست هایی را برای کسب ثروتهای بادآورده از طریق پروژه های بازسازی خرابی های ناشی از زلزله آغاز کرده و مسابقه برای گرفتن پروژه های سودآور بازسازی شروع شده است. پروژه هایی که قرار است بودجه آنها از طریق کمکهای خارجی که به اسم بازسازی و کمک به قربانیان زلزله به هائیتی فرستاده شده، تأمین شود.

یکی از این کمپانی ها "اش بریت" نام دارد که رابطه بسیار نزدیکی با چند تن از سناتورهای آمریکایی دارد و غالباً پروژه ها و مناقصه های دولتی در داخل آمریکا را نیز برنده میشود. به عنوان



آتش زدن پرچم آمریکا در تظاهرات بر علیه حضور یوش و کلینتون در هائیتی

هائیتی منجر شد که در آن شعارهایی بر علیه دولت هائیتی و آمریکا و همچنین "بیل کلینتون" فرستاده سازمان ملل به هائیتی، سر داده شد.

طبق گزارش سازمان ملل، گروه های کمک رسانی بین المللی حدود ۲۰ هزار زیرانداز به قربانیان زلزله دادند درحالیکه ۷۰۰ هزار زیرانداز در انبارهای فرودگاه نگه داشته شده بود. و تا ۱۲ فوریه ۲۲ هزار چادر در میان مردم پخش شده بود اما هنوز ده ها هزار تن از قربانیان زلزله در زیر باران زندگی میکردند. تنها کمکی که مردم میتوانستند به همدیگر بکنند این است که چادرهای موجود را با هم تقسیم میکنند و به نوبت از آنها برای خواب استفاده میکنند. درحالیکه در همان زمان بیش از صد و چهار هزار چادر در داخل انبارهای فرودگاه خاک میخورد و سربازان امریکایی از پخش آنها جلوگیری میکردند. و با در حالیکه در بیمارستانی که در ۵ دقیقه ای فرودگاه واقع است مجبورند که بدون داروی بیهوشی عمل های جراحی را انجام بدهند، داروها در انبارهای فرودگاه خاک می خورند. وقتی هم که بالاخره داروها و مواد غذایی انبار شده را به مردم دادند، بیشتر آنها خراب شده بودند. به همین دلیل هم هست که دکترها و گروه های کمک رسانی اعلام کردند که مرگ بسیاری از قربانیان زلزله در اثر اشغال نظامی و نرسیدن به موقع کمکها به مردم بوده است.

حدود ۲۲ هزار سرباز به هائیتی فرستاده شدند که فرودگاه و جاده ها و ساختمانهای دولتی را تحت کنترل گرفتند. نیروی دریایی و ناوگانهای جنگی آمریکا نیز مرزهای آبی را تحت کنترل گرفتند که از فرار و پناهنده شدن قربانیان زلزله به آمریکا جلوگیری کنند. در هفته های اول نیز چندین قایق حامل پناهندگان را در مرزهای آبی باهائیتی دستگیر کردند و آنها را به خانه های ویران شده شان بازپس فرستادند. خیرگزاری های مختلف بارها از مقامات امریکایی پرسیدند که حضور نظامی آمریکا در هائیتی تا چه زمانی ادامه خواهد داشت. اما هیچگاه جواب مشخصی داده نشده است. به عنوان مثال "ژنرال داگلاس فریزر" یکی از فرماندهان ارتش آمریکا در این رابطه به خبرنگاران گفت که نیروهای امریکایی "تا زمانی که لازم باشد در منطقه باقی می مانند".

درواقع حضور نیروهای امریکایی در هائیتی برای این است که از شورش توده های جان به لب رسیده این کشور جلوگیری کنند و منافع طبقه سرمایه دار این کشور و اربابان امپریالیست آنها را که کارشان سودجویی از کارگر ارزان این کشور است را تامین نمایند و نه کمک به مردم ستمدیده این کشور .

مهرنوش

استثمار هر چه بیشتر توده ها بوده و این فاجعه طبیعی را نیز در جهت حفظ منافع طبقاتی خود به کار گرفته اند.

هائیتی در فاصله سالهای ۱۹۱۵ تا ۱۹۳۵ در اشغال نظامی امپریالیسم آمریکا بوده و دولت آمریکا با این کشور به عنوان یکی از مستعمرات خود برخورد میکرد. و بعدا هم که به اصطلاح مستقل شد آمریکا از دولتهای دیکتاتوری "دووالیر" و پسر او پشتیبانی مینمود.

نگاهی به اوضاع این کشور نشان می دهد که کشورهای امپریالیستی از طریق مؤسسات امپریالیستی همچون "بانک جهانی" و "صندوق جهانی پول" از دهه ۱۹۸۰ تاکنون سیاستهای رایج نئولیبرالی خود را که شامل خصوصی سازی خدمات ضروری دولتی و نابود کردن صنایع بومی کشاورزی از طریق وارد کردن محصولات کشورهای غربی است، در هائیتی پیاده کرده اند. و امروز نیز رژیم حاکم و اربابان امپریالیست آنها فاجعه کنونی را برای پیاده کردن هرچه بیشتر سیاستهای امپریالیستی و پیشبرد منافع طبقاتی خود و کسب سود هرچه بیشتر (تحت نام بازسازی خرابیها و عواقب زلزله) مورد استفاده قرار داده اند. این موضوع را میتوان با استناد به حرفهای سرمایه داران و سیاستمداران هائیتی به روشنی مشاهده کرد.

به عنوان مثال "جورج ساسین" رئیس انجمن تولیدکنندگان هائیتی در مصاحبه ای با "واشنگتن پست" (که در شماره دوشنبه ۱۵ فوریه آن درج شده) گفته است که: "هدر دادن موقعیتی که در اثر یک فاجعه بدست آمده، کار بسیار اشتباهی است." و یا در همین روزنامه از قول "رگنالد بولوس" (یک سرمایه دار بزرگ صاحب چندین فروشگاه زنجیره ای و هتل و نمایندگی های فروش اتومبیل) گفته شده که: "امروزه زلزله یک فرصت بسیار عالی برای تجارت محسوب میشود. من فکر میکنم که پیام ما (طبقه سرمایه دار هائیتی) باید این باشد که درهای هائیتی به روی سرمایه گذاران بازاست. ما آماده تجارت هستیم. اینجا واقعاً سرزمین فرصت های طلایی است."

صدای فریاد های شادی سرمایه داران هائیتی در شرایطی در این کشور شنیده می شود که پس از زلزله ای که حدود ۵۰۰ هزار کشته بر جای گذاشت بیش از یک و نیم میلیون نفر از مردم هائیتی بی سرپناه شده و با کمترین امکانات در کمپ ها به سر می برند. با نزدیک شدن بهار و فصل بارندگی، خطر مرگ و میر (بخصوص ۲۵ هزار نفری که در یک کمپ واقع در یک زمین گلف در "پشن ویل" به سر می برند) مردم بی پناه را تهدید می کند. اغلب کمپ ها در زمینهای شیب دار واقع شده اند که در اثر بارندگی ریزش خواهند کرده و خطرناک خواهند بود. و این در شرایطی است که طبق آمار دولتی، کمپ ها به ۲۰۰ هزار چادر نیاز دارند.

بر اساس گزارش صلیب سرخ عفونت وخیم به یکی از عوامل عمده مرگ و میر در کمپ ها تبدیل شده است. این مسئله به این علت است که مجروحین زلزله که دچار جراحات وخیم شده اند در داخل کمپ ها تحت مداوا قرار گرفته اند و در اثر کمبود وسائل بهداشتی و داروهای ضدعفونی کننده در معرض عفونت و مرگ و یا ابتلا به بیماری هایی چون مالاریا قرار دارند.

خشم و ناراضیتهای مردم علیه مقامات دولتی هائیتی و اشغالگران امریکایی به تظاهرات گسترده کارگران و زحمتکشانشان در پایتخت

## با ترفند های جمهوری اسلامی در سالگرد قیام بهمن، به مقابله برخیزیم!



جناح رژیم به روز عزا تبدیل شده است. آنها با تشدید سرکوب های خونین و تدارک برای استقرار نیروهای مسلح خویش در هر کوی و برزن و همچنین با ترفند فریب و ریا ( که نمونه آن در تلاش های مذبحخانه و متناقض اخیر موسوی و کروبی مشاهده شد) و خلاصه با هر آنچه که می توانند می کوشند تا مانع از ابراز هر چه گسترده تر خشم و نفرت مردم از جمهوری اسلامی در آن روز بزرگ تاریخی بشوند. اما آنها نسبت به از سر گذراندن خطر اوج گیری هر چه بیشتر مبارزات مردم تحت ستم ما در روز ۲۲ بهمن هر تصور و توهمی داشته باشند، واقعیت این است که آتش مبارزه ای که با همت مردم مبارز و تحت ستم ایران گُر گرفته و سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی در تمامیت خود را در سرلوحه کار خود قرار داده، از قدرت و توان بسیاری برخوردار است.

با هر گام مبارزاتی که توده های قهرمان ایران به جلو بر می دارند، دشمنان خود را قدمی به ورطه مرگ که سرنوشته محتوم آنهاست، نزدیکتر می کنند و راه را برای دست یابی به خواسته های عادلانه و انقلابی خود می گشایند. بنابراین، **توده های مبارز باید بکوشند تا آنجا که می توانند فرصت سالگرد قیام توده های انقلابی در سال ۵۷ را به فرصت مبارزه هر چه قاطعانه تر با رژیم ددمنش جمهوری اسلامی تبدیل کنند، و به خصوص خواست سرنگونی جمهوری اسلامی را هر چه رساتر فریاد زنند. شعار "جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته نابود باید گردد" شعار بسیار مهم و اساسی این مرحله از جنبش مردم است که طنین انداز شدن هر چه قوی تر آن در جامعه لرزه بر اندام همه دشمنان توده های دربند ایران انداخته و امید به رهائی را در دل کارگران و زحمتکشان هر چه بیشتر تقویت نموده و نیروی توده ای هر چه بیشتری را به صحنه مبارزه خواهد آورد.**

**نابود باد رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!**

**هر چه پر توان تر باد مبارزات پر خروش توده های**

**ستهدیده!**

**زنده باد انقلاب!**

**با ایمان به پیروزی راهمان**

**چریکهای فدایی خلق ایران**

**۱۶ بهمن ۱۳۸۸ - ۵ فوریه ۲۰۱۰**

۲۱ و ۲۲ بهمن یاد آور روزهای پرشکوه قیام توده های دلیر ایران در سال ۵۷ می باشد که با هدف رهائی از قید سلطه قدرت های خارجی یعنی استقلال از امپریالیست ها و برپائی جامعه ای که تأمین کننده وسیع ترین آزادی های دموکراتیک و رفاه برای همه باشد، صورت گرفت. بر عکس تبلیغات دولتی، رژیمی که توسط خمینی و دار و دسته اش در سال ۵۷ در ایران بنا نهاده شد و بعداً جمهوری اسلامی نام گرفت، به هیچ وجه حاصل قیام بهمن نبود. چرا که خمینی و دارو دسته اش قبل از قیام بهمن به مثابه جانشین شاه توسط امپریالیست ها و در رأس آنها امپریالیسم امریکا، تعیین شده بودند.

سردمداران و گردانندگان جمهوری اسلامی از خامنه ای گرفته تا رفسنجانی و موسوی و کروبی که سی سال است به دروغ خود را حاصل قیام بهمن جا می زنند، امروز در شرایطی مجبورند به استقبال به قول خود دهه فجر بروند که توده های مبارز ایران، حدود ۸ ماه است که برای سرنگونی رژیم دارو شکنجه جمهوری اسلامی بپا خاسته و در این جهت از هر فرصتی برای نابودی این دارو دسته ضد مردمی و به عبارت دیگر بر هم زدن توازن قوا بین خود و دشمنانشان سود می جویند.

با توجه به قدرت انقلابی چشمگیری که توده های دلیر ایران در روز ۶ دی با توسل به قهر انقلابی در مقابل نیروهای مسلح جمهوری اسلامی از خود نشان دادند، امروز چه جناح خامنه ای و احمدی نژاد و چه "اصلاح طلبان"، وحشت زده از این واقعیت دست به تمهیدات و ترفندهای گوناگون می زنند تا نگذارند مردم مبارز ایران روز تاریخی ۲۲ بهمن را نیز به فرصتی برای مقابله با رژیم جمهوری اسلامی تبدیل نمایند. با رشد هر چه بیشتر جنبش، اکنون دیگر سالگرد قیام شکوهمند توده ها، برای هر دو





## گزارشی از مراسم بزرگداشت سی و نهمین سالگرد رستاخیزسیاهکل و سی و یکمین سالگرد قیام بهمن در شهر تورنتو- کانادا

و دشمنان تئوری راهنمای رزمندگان سیاهکل را به روشنی نشان میدهد.

رحیمه توخی توضیح داد که چگونه پس از حماسه سیاهکل، کتابهای "مبارزه مسلحانه، هم تاکتیک و هم اسراژزی" و "ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقاء" و "حماسه مقاومت" در لیست مطالعاتی محافل و هسته های انقلابی افغانستان قرار گرفتند.

### سخنرانی رفیق فریبرز سنجرى

رفیق فریبرز سنجرى در پایان بخش اول مراسم به سخنرانی در رابطه با حماسه سیاهکل و قیام بهمن ۵۷ و توضیح درسهایی که جوانان انقلابی می توانند از این دو رویداد تاریخی در جهت پیشبرد مبارزات انقلابی کنونی خود بگیرند، پرداخت. وی در سخنرانی خود گفت:

"واقعیت این است و این را همه تجربیات مردم ما بارها به اثبات رسانده است که در شرایط ایران، شرط رسیدن به آزادی و دمکراسی نابودی نظام سرمایه داری وابسته به امپریالیسم حاکم می باشد، نظامی که تا پابرجاست هر روز اسباب ظلم و ستم و دیکتاتوری لازمه حفظ آن را باز تولید می کند. بنابراین مردم ما نباید فریب تبلیغات اصلاح طلبان حکومتی و رسانه های امپریالیستی حامی آنها را بخورند و باید با تمام توان در جهت نابودی جمهوری اسلامی و نظام حاکم گام بر داشته و این سخن رزمندگان سیاهکل را فراموش نکنند که با رژیم دیکتاتوری ای که جز زبان زور نمی شناسد راهی جز سخن گفتن از طریق قهر انقلابی وجود ندارد و جز از طریق انقلابی نمی شود مطالبات اساسی توده ها را متحقق نمود." ودر خاتمه سخنرانی خود، جوانان را مورد خطاب قرار داد و با تاکید گفت: "این روزها که دشمن می کوشد با تکیه بر عقب نشینی ها و مماشات طلبی های اصلاح طلبان حکومتی تخم یاس و ناامیدی بیاشاند جوانان مبارز و انقلابی ما باید با تاکید دوجندان بر ضرورت نابودی جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته اش، آشنائی ها و روابطی که در جریان این خیزش فی مابینشان شکل گرفته را دستمایه سازمان یابی آگاهانه خودنمایند تا قادر شوند گام های هر چه بلند تری در راستای تعرض به دشمن مردم در راستای نابودی آن بردارند."

### پرسش و پاسخ در رابطه با جنبش توده ای اخیر در ایران

استقبال بی سابقه شرکت کنندگان از بخش پرسش و پاسخ یکی دیگر از موضوعاتی است که به نظر من اهمیت زیادی به مراسم ۲۰ فوریه تورنتو میدهد. پس از هنرنمایی شهروز در قسمت دوم مراسم، بخش پرسش و پاسخ شروع شد. از آنجا که بیش از دو ساعت از

نگاهی به آنچه که این مراسم را به یکی از موفق ترین مراسم سیاسی سالهای اخیر در تورنتو تبدیل کرد.

در ۲۰ فوریه ۲۰۱۰ در شهر تورنتو (کانادا) مراسمی توسط "فعالین چریکهای فدایی خلق ایران- کانادا" به مناسبت سی و نهمین سالگرد حماسه سیاهکل و سی و یکمین سالگرد قیام بهمن برگزار شد که یکی از موفق ترین مراسم سیاسی سالهای اخیر بود. این مراسم که حدود ۲۲۰ نفر از ایرانیان مقیم تورنتو در آن شرکت کردند، مراسمی کاملاً سیاسی و دارای خصوصیتی بود که منعکس کننده تأثیرات رشد جنبش توده ای در ایران می باشد.

یکی از مهمترین خصوصیات این مراسم این بود که بخش زیادی از شرکت کنندگان را کسانی تشکیل میدادند که اصطلاحاً فعال سیاسی تشکیلاتی تلقی نمی شوند. همیشه در مراسم های مختلف سیاسی- اجتماعی پیش از این نیز با چهره های جدیدی روبرو میشدیم. در برخی از مراسم های سیاسی (مانند مراسم چهلمین سالگرد کشته شدن صمد بهرنگی) تعدادی از جوانان ایرانی (همراه با والدین خود که فعالین سیاسی سابق بوده اند) نیز شرکت داشته اند. اما این بار تفاوتی با قبل وجود داشت. این افراد (که در زمان قیام ۵۷ خیلی جوان بودند و یا هنوز دنیا نیامده بودند) به قول خودشان آمده بودند که ببینند "سیاهکل و مبارزه مسلحانه که در میان مبارزین و جوانان انقلابی سال ۵۷ صحبتش بود و حالا هم دوباره سر زبانها افتاده، چیست" و یا اینکه ببینند "معتقدین به مبارزه مسلحانه در رابطه با امروز چه میگویند". درنتیجه حضور این بخش از مردم را میتوان حضوری فعال و منعکس کننده شرایط سیاسی دانست. حضور این بخش از مردم آزادیخواه در جمع فعالین سیاسی شهر، فضایی متفاوت را ایجاد کرده بود که آن را از همان اولین لحظات مراسم تا آخرین دقایق پایانی با خوشحالی احساس میکردم.

مراسم با سرود انترناسیونال شروع شد و با شعری از "رحیمه توخی" شاعر متعهد و انقلابی افغانستان و سپس با موسیقی زیبای کردی و ترکی و صدای گرم شهروز ادامه یافت. اکثر شرکت کنندگان با اینکه زبان کردی و ترکی نمی دانستند اما از برنامه هنری که بیشتر به زبانهای محلی بود لذت بردند و همه میگفتند که "صدای شهروز و آهنگ ها بسیار دلنشین بودند."

### تأثیر حماسه سیاهکل در کشورهای همسایه

"رحیمه توخی" در رابطه با تأثیر حماسه سیاهکل در مجامع و محافل انقلابی در افغانستان صحبت کرد و مطالب و حقایق جالبی را در این رابطه توضیح داد. حقایقی که پوچ و بی اعتبار بودن ادعاهای مرتجعین

مردمی یک رنگ سبز قالب کنند، رنگ سبز را بپذیریم و با پذیرش رنگ سبز یک مارک ارتجاعی هم به این جنبش خودجوش مردمی بزنیم. در واقعیت، آن مردمی که رفتند و سینه اشان را سپر کردند، آن عکسهای را که شما دیدید، آن سینه ای که با دشنه دژخیمان خامنه ای چاک خورده، آن ندایی که آنطوری به زمین افتاده و خون از دهانش جاری شده، اینها مردم ایران هستند. اتفاقاً در این خیزش بخش بزرگی از طبقه کارگر ایران حضور دارند."

در اینجا مردم در موافقت با مواضع سخنران دست زدند. و او ادامه داد "بزرگترین اشتباه یک چپ، یک کمونیست این است که فکر کند که این جوانهای بیکاری که به خیابانها ریختند، مثلاً طبق تز سازگارها و بهنود و مهاجرانی و ... جزء طبقه متوسط هستند... طبق ترمینولوژی شما، یعنی کسی که خودش را چپ میداند و ادعا میکند که کمونیست است، مگر بیکارها بخشی از طبقه کارگر نیستند؟"

در پاسخ به یکی دیگر از سوال کنندگان که با اشاره به اصطلاح موتور کوچک و بزرگ در اثر رفیق مسعود احمدزاده جنبش مسلحانه را نوعی الگوبرداری از جنبش های آزادیبخش دهه چهل جلوه می داد، رفیق سنجری با تشریح اصطلاح موتور کوچک و بزرگ گفت " این نفس رابطه پیشرو با توده است و هیچ کمونیستی هم نمی تواند آن را رد کند. اینکه عده ای راه افتادند و برای کوبیدن تئوری مبارزه مسلحانه، چنان از موتور کوچک و بزرگ حرف میزنند که مثل اینها کفر ابلیس گفته شده، این دیگر مشکل خودشان است. در همه جنبشهای کمونیستی واجتماعی، رابطه پیشرو و توده همین است. بالاخره حزبی، گروهی، سازمانی جلو می افتد و راه را نشان میدهد و به تدریج توده ها را جلب میکند و آنها را برای مبارزات عالیتر سازمان میدهد. این هم اسمش است همان موتور کوچکی است که موتور بزرگ را به راه می اندازد. مگر در جایی از تاریخ وجود دارد که موتور بزرگ بدون هیچ کمکی از طرف موتور کوچک خودش راه افتاده و به پیروزی رسیده. این اشتباه است. نباید فکر کنید که با گفتن موتورکوچک و بزرگ، یک تئوری را که یک پشتوانه بزرگ مبارزاتی پشت سرش است را می توانید نادیده بگیرید."

### نتیجه گیری

با دیدن آنچه که در مراسم بزرگداشت سی و نهمین سالگرد سیاهکل (و سی و یکمین سالگرد قیام بهمن) در شهر تورنتو گذشت، به این واقعیت بیشتر پی بردم که تحت تأثیر خیزش توده ها در ایران و انعکاس این امر در خارج از کشور نظرات چپ انقلابی بطور عموم و دیدگاه ها و نظرات سیاسی چریکهای فدایی خلق ایران بطور خاص، هر چه بیشتر در میان توده های مردم جا گرفته است.

با دیدن حمایت بی سابقه مردم از این مراسم کاملاً سیاسی، و با دیدن اینکه چگونه صحبتهای رفیق سنجری با استقبال مردم مواجه شد، میشود این واقعیت را به عینه دید که چپ انقلابی که با استفاده از جهان بینی مارکسیسم به درک صحیح از شرایط جامعه میرسد می تواند هرچه بیشتر در جهت رشد آگاهی انقلابی در میان توده ها حرکت کند. و طبقه کارگر و توده های مردم تحت ستم که ستمهای جامعه طبقاتی را به عینه درک میکنند، به خوبی قادر هستند که همسویی نیروهای چپ انقلابی را با خواسته و منافع طبقاتی خود ببینند. در نتیجه هرچه مبارزات توده ای تشدید شده و ادامه می یابد وظیفه چپ انقلابی برای حمایت از مبارزات توده ها با برجستگی بیشتری مطرح و ضروری میشود.

سهیلا دهماسی ۲۳ فوریه ۲۰۱۰

شروع برنامه میگذشت، و طبق روال مراسم های سیاسی گذشته، فکر میکردم که بخشی از شرکت کنندگان مراسم را ترک کنند. اما اکثراً تا انتهای مراسم ماندند و ضمن شرکت در بحث با علاقه به پرسش و پاسخ ها گوش دادند و به شکل های مختلف در مورد مواضع مطرح شده در جریان پرسش و پاسخ اظهار نظر هم کردند.

### نگاهی به برخی از دیدگاه های انحرافی در رابطه با جنبشهای خودبخودی توده ها

یکی دیگر از نکاتی که در این مراسم موجب خوشحالی من شد، عکس العمل اکثریت شرکت کنندگان در مقابل نظرات انحرافی ای بود که توسط برخی از سوال کنندگان مطرح شد.

به عنوان مثال وقتی که یکی از سوال کنندگان با انتصاب خیزشهای اخیر توده ای به جناحی از رژیم ادعا کرد که "مردم فی البدیهه به خیابان نریختند... این لشکر کشی سی ان ان و بی بی سی ... و جناح راست رژیم بود" و در ادامه مطرح کرد که "واقعیت اینه که این جنبش پلاتفرم دارد، پرچم دارد رهبر دارد" و نتیجه گرفت که: "چرا باید دوباره ۵۷ را دنبال کنیم". این سوال کننده مدعی بود که "این دعوا دعوای ما نیست" و باید "مردم را حول جنبش ضد اعدام جمع کرد" رفیق فریبرز سنجری در پاسخ به این پرسش گفت که:

"پدیده های اجتماعی را باید در حرکتشان دید. اینکه در ایران جمهوری اسلامی انتخاباتی را سازمان داد و نتور انتخابات را به قول خودش آنقدر داغ کرد که در خیلی جاها کنترلش هم از دستش خارج شد، این به خیزش عظیم مردمی ربطی ندارد. اینها با هم فرق دارد. اتفاقاً اصلاح طلبان حکومتی که شما در صحبتهایتان با آنها مخالفت می کنید، در تلاش هستند که این خیزش و برپا خاستن مردم را با انتخابات توضیح بدهند و به انتخابات خلاصه کنند. درسته که طبقه حاکمه و اصلاح طلبان حکومتی در بحث انتخابات آنقدر نتور انتخابات را داغ کرد که کنترلش از دستشان خارج شد. اما آنچه که بعداً و به تدریج در خیابانهای تهران و شیراز و برخی از شهرستانها شاهدش بودیم، آن جنبش، آن حرکت اعتراضی، حرکتی است که رأی من کو نبود... امکان ندارد مردمی در این ابعاد به خیابان بریزند مگر اینکه زمینه های مادی و عینی این خیزش در بطن جامعه وجود داشته باشد. اینکه چرا مردم در این ابعاد و وسعت به خیابان می ریزند به خاطر اینه که با رژیمی و با مناسبات اقتصادی اجتماعی طرف هستند که سی سال است که تسمه از گردنه آنها کشیده و کارد به استخوانشان رسانده.

اینطور نیست که ما فکر کنیم که همه چیز منوط به انتخابات است و چون انتخابات هم در چهار تضادهای طبقه حاکمه است، اصلاح طلبان و اصولگرایان، پس چپ بی وظیفه میشود و نباید در این مبارزات شرکت کند. اتفاقاً به باور ما، چپ در هیچ شرایطی بی وظیفه نیست. در همان حدی که در جامعه حضور و قدرت دارد باید در تمام اعتراضات مردمی شرکت کند و آن را از نفوذ اتفاقاً دشمنان مردم خارج کند، از نفوذ دشمنان طبقه کارگر خارج کند. اگر ما برویم در خانه هایمان بنشینیم و بگوئیم که این یک جنبش سبز محمدی ارتجاعی است چرا که اصلاح طلبان حکومتی رهبر آن هستند، این درک نادرستی است که از این واقعیت داریم ارائه می دهیم. حداقل بروید صحبتهای خود این اصلاح طلبان حکومتی را مطالعه کنید. مگر خاتمی خودش نمیگوید آنچه که در این شهرها شاهدش هستیم جنبش خودجوش است. مگر کروی نمیگوید که من توی خونه نشسته بودم مردم شلوغ کردند، به من هم اطلاع دادند، من هم آمدم بیرون. مگر موسوی نمی گوید ما اصلاً رهبر نداریم، هر کس خودش یک رهبر است. مگر کسی می تواند رهبر یک جنبشی باشد و بعد خودش بگوید من رهبرش نیستم؟... "ما نمی توانیم به صرف اینکه بی-بی-سی و صدای امریکا دلشان می خواهد به این حرکت خودجوش

**زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی است!**

بود که به کارهای طاقت فرسا مشغول بودند. آخرین بار که در هائیتی بودم دختران بسیار جوانی را دیدم که در کارخانه توپ بیس بال سازی در پورتو پرنس در مقابل یک دستگاه غرغز کننده قوز کرده و با آن کار میکردند. بسیاری از این دختران چشمهایشان باد کرده و دستهایشان مجروح شده بود. تا دوربین برای عکسبرداری تهیه کردم مرا از کارخانه بیرون انداختند. هائیتی همان جایی است که آمریکا وسایل برای بازیهای تقدیس شده خود را در آنجا به قیمت تقریباً هیچ می سازد.

**هائیتی همان جایی است که پیمانکاران شرکت والت دیسنی "پیزامای" میکی ماوس را به قیمت نزدیک به صفر تولید میکنند. ایالات متحده تولید شکر، بوکسیت و نخ محکم سیسل (۲) در هائیتی را کنترل می کند. برنجکاران هائیتی جای خود را به واردکنندگان برنج آمریکائی داده اند، و بدین وسیله مردم از روستاها رانده شده و در خانه های سرهم بندی شده در حومه شهرها زندگی میکنند. هائیتی بدفعات در سالهای مختلف مورد تجاوز تفکداران دریایی آمریکا قرار گرفته است که از فیلیپین تا افغانستان، در فضاوت بد طولانی پیدا کرده اند.**

بیل کلینتون هم دلچک دیگری است که توانسته است به عنوان نماینده سازمان ملل در هائیتی خود را منصوب بکند. بی بی سی یکبار از سر چاپلوسی او را " آقا خویه که دموکراسی را به سرزمین غمگین و پر رنج باز آورده است" خواند. بیل کلینتون بدنام ترین مجری بخش خصوصی در هائیتی است که خواسته است تا بارون های کارگاههای بهره کشی شامل قانون نشوند. اخیراً او بدنبال جوش دادن معامله ای ۵۵ میلیون دلاری است که شمال هائیتی را به عنوان " منطقه توریستی" به آمریکا ضمیمه کند.

البته برای رسیدگی به امور جهانگردان نیست که سفارتی که آمریکا در این کشوری سازد از لحاظ بزرگی پنجمین در دنیا است، این برای کنترل نفت است که دهها سال پیش در آبهای هائیتی پیدا شده و آمریکا آنرا بعنوان ذخیره نگهداشته تا زمانی که چاههای نفت خاورمیانه رو به خشکی بگذارد از آن استفاده کند. مهمتر از آن یک هائیتی اشغال شده دارای اهمیت استراتژیک برای واشنگتن در مورد "عقب راندن" کشورهای آمریکای لاتین است. هدف سرنگونی حکومتهای مردمی همچون ونزوئلا، بولیوی و اکوادور و بخصوص کنترل ذخائر عظیم نفت ونزوئلا و اخلال در همکاریهای رو بگسترش منطقه که منجر به بهبود اقتصادی برای میلیونها انسان شده است که قبلاً توسط حکومتهای دست نشانده آمریکا سالهای سال از آنها دریغ شده بود.

نخستین اجرای موفقیت آمیز سیاست "عقب راندن" سال گذشته با اجرای کودتا بر علیه رئیس جمهور هندوراس "خوزه مانوئل سلابا" انجام شد که جرئت کرده بود از قانون تعیین حداقل دستمزد و اخذ مالیات از ثروتمندان حمایت کند. حمایت مخفیانه اوایما از رژیم غیرقانونی کودتا در هندوراس، اختطاری واضح به حکومتهای آسیب پذیر در آمریکای مرکزی بود. در اکتبر گذشته رژیم کلمبیا که سالهاست با کمکهای مالی آمریکا و جوخه های مرگ حمایت می شود ۷ پایگاه نظامی در اختیار آمریکا قرار داد تا " برای مبارزه با دولت های ضد آمریکا در منطقه" مورد استفاده این کشور قرار گیرد.

تبلیغات رسانه های جمعی زمینه را برای جنگ بعدی اوایما آماده کرده اند. در ماه دسامبر محققان در دانشگاه انگلستان غربی نتیجه مطالعات ده ساله خود را درباره گزارشات بی بی سی در مورد ونزوئلا را منتشر کردند. از میان ۲۰۴ گزارش بی بی سی در مورد ونزوئلا فقط ۳ گزارش از اصلاحات تاریخی حکومت "هوگو چاوز" نام برده بود، در حالیکه مابقی این گزارشات به بدنام کردن اقدامات فوق العاده دموکراتیک دولت او پرداخته و حتی در یک مورد او را با هیتلر مقایسه کرده اند. این گونه تحریفات و خوش خدمتی به قدرتهای غربی در میان رسانه های انگلیس - آمریکا بسیار رایج است. مردمی که برای یک زندگی بهتر مبارزه می کنند، از ونزوئلا تا هندوراس، مستحق حمایت ما هستند.

#### زیر نویس:

(۱) جان پیلگر متولد اکتبر ۱۹۳۹ در استرالیا که اکنون ساکن انگلستان است. او از خبرنگاران با سابقه و از سازندگان مشهور فیلمهای مستند است، از گزارشگران جنگی بوده و از جنگ ویتنام، کامبوج و خاورمیانه گزارشهای زیادی فرستاده است که در روزنامه دیلی میور (Daily Mirror) چاپ شده است. جان پیلگر از مشهورترین چهره ها در مخالفت با سیاست خارجی تجاوزگرانه آمریکا و انگلیس است.

(۲) Agave Sisalana نخی از ایلیاف درخت

ترجمه از عبدالله باوی



سرقت هائیتی سریع و خشن بود. روز ۲۲ ژانویه آمریکا "تائید رسمی" سازمان ملل برای در اختیار گرفتن کلیه فرودگاهها و بنادر و جاده های "امن" هائیتی را بدست آورد. هیچ شخصی از هائیتی این توافق نامه که هیچ پایه قانونی ندارد را امضاء نکرده بود. محاصره دریایی هائیتی با ورود ۱۳۰۰۰ سرباز نیروی دریایی، نیروی ویژه، شبه نظامیان مزدور و خلاصه نیرویی که هراس را در دل مردم هائیتی بیفکند، با زور صورت گرفت.

**فرودگاه پایتخت کشور، پورتو پرنس، اکنون به یک پایگاه ارتش آمریکا تبدیل شده و پروازهای امدادی به جمهوری دومینیکن تنها مسیر معین انتخاب شده است. برای ورود هیلاری کلینتون وزیر امور خارجه آمریکا همه پروازها به مدت سه ساعت متوقف شدند. زلزله زدگان هائیتی که به سختی صدمه مالی و جانی دیده بودند در انتظار گذاشته شدند تا ۸۰۰ آمریکایی مقیم در هائیتی آماده و از آنجا پرواز داده شدند. ۶ روز گذشت تا آنکه نیروی هوایی آمریکا بطری های آب بر سر مردم تشنگی کشیده کشور بریزد.**

نخستین گزارش تلویزیونی از هائیتی نقش حساسی بازی کرد و این تصویر را ایجاد کرد که جرم و جنایت گسترش یافته است. مت فری (Mat Frei) گزارشگر بی بی سی که از واشنگتن اعزام شده بود چنان با صدای نکره اش درباره "خشونت" و نیاز به "امنیت" عربده میکشید که انگار نفسهای آخرش را میکشد. با وجود وقار و متانتی که قربانیان زلزله از خود نشان دادند و گزارشات فراوان حاکی از کمک گروههای مختلف مردم به مصدومان و نجات کسانی که زیر آوار مانده اند، بود و حتی یک ژنرال آمریکایی اعلام نمود که آمار خشونت اکنون در هائیتی کمتر از آمار خشونت قبل از زلزله است، علیرغم همه این واقعیات مت فری گزارشگر بی بی سی ادعا کرد "عارت و چپاول تنها صنعت" موجود است و متانت و وقار موجود نزد مردم هائیتی به فراموشی سپرده شده است. بنابراین خشونت و استثمار بی خطای آمریکا به قربانیان نسبت داده شد. مت فری همان است که پس از تهاجم خونین آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ گزارش داد که "آرزوی نیکی کردن، ارائه ارزشهای آمریکائی به سایر مردم جهان به ویژه به مردم خاورمیانه، اکنون به نحو فزاینده ای با نیروی نظامی گره خورده است."

به یک جهت حق با او بود، هیچگاه در گذشته در زمان باصطلاح صلح، روابط انسانی این چنین توسط نیروی چپاولگر میلیتاریزه نشده بود. هیچگاه در گذشته، هیچ یک از روسای جمهور در تاریخ آمریکا همچون باراک اوایما، دولت خود را تابع دستگاه و نیروی نظامی نکرده است. در پیروی از سیاست جنگی و توسعه طلبانه جورج دبلیو بوش، باراک اوایما تقاضای ۷۰۰ میلیارد دلار بودجه نظامی کرده است. باراک اوایما در واقع به سخنگوی یک کودتای نظامی بدل شده است.

پیامد چنین سیاستی برای مردم هائیتی اگر چه کراهت بار ولی واضح و روشن است، در حالیکه کشورشان در کنترل نیروهای آمریکا قرار دارد، اوایما بوش را به ریاست امور "کمک رسانی" منصوب میکند. این دیگر طنز تلخی است که اوایما از کتاب "دلکها"ی گراهام گرین تقلید کرده است که درباره فرانسوا دوالبه دیکتاتور سابق هائیتی نوشته شده بود. به مثابه یک رئیس جمهور، کمک رسانی جرح بوش بعد از طوفان کاترینا در سال ۲۰۰۵ عبارت بود از پاکسازی نژادی بسیاری از سیاهپوستان نیو اورلئان، او همچنین در سال ۲۰۰۴ دستور ریودن رئیس جمهور منتخب هائیتی "ژان برتراند آرتستید" را صادر کرد و بعد او را به آفریقا تبعید نمود. آرتستید که محبوب مردم بود گستاخی کرده و قوانینی برای اصلاح امور مردم به تصویب رساند که از جمله تعیین حداقل دستمزد برای کسانی



## بحران بزرگ جدید و هندوستان

این نوشته به بررسی برخی از جوانب بحران اقتصادی گسترده ای که نظام امپریالیستی را در سالهای اخیر فرا گرفته، می پردازد و بعضی از ایده های نظریه پردازان نظام سرمایه داری در مورد ریشه ها و عوامل بحران را نقد می کند. این مقاله ترجمه نوشته ای است تحت عنوان "بحران بزرگ جدید و هندوستان" که به زبان انگلیسی در نشریه "جنبه هائی از اقتصاد هندوستان" شماره ۲۷ - مارچ ۲۰۰۹ درج شده بود. پیام فدایی ضمن تشکر از مترجم این مطلب برای اطلاع خوانندگان خود از دیدگاه های موحود در این زمینه، به درج این نوشته اقدام می کند.

بطور غیر معمولی برای مدت طولانی پائین نگه داشت و این کار باعث رشد انفجاری بدهکاری و رونق غیر قابل دوام شد. دوم این که ذخیره فدرالی و دیگر مقامات مالی در ایالات متحده، تحت افسون ایدئولوژی نتولیرالیسم، در تنظیم و کنترل کامل و شایسته بخش مالی کوتاهی کردند و به آن چه که در ماهیت، طرح های هر می مالی کلاهبرداری بودند، چشمک تأیید زدند. این توضیحات دو سؤال برانگیختند: چرا مقامات فوق العاده مطلع پیچیده ترین سیستم مالی جهان چنین اقتصاد حبابی را رواج دادند؟ و این که چگونه آن ها قادر به انجام این کار بودند؟

### بحران های سیستماتیک

حقیقت این است که این صرفاً یک بحران مالی نیست بلکه بیشتر بحران نهادینه خود سیستم سرمایه داری است. برای تمامی عمل کردها و شرایط پیچیده مالی که سطح این بحران را می پوشاند، در مرکز بحران تناقضاتی وجود دارند که ذاتی روند انباشت سرمایه داری می باشند. رشد پف کرده بخش مالی در حقیقت تلاش سرمایه داری برای به تأخیر انداختن تأثیر این تناقضات است، جایی که سقوط مالی تأکید مجددی است بر مرکزی بودن آن تناقضات.

تناقض پایه ای سرمایه داری در مرحله کنونی اش، یعنی سرمایه داری انحصاری یا امپریالیسم، که در اواخر قرن نوزدهم بوجود آمد، تشدید شده است. در آن زمان تعداد کمی از شرکت های غول آسا در اقتصاد های بزرگ جهان که بر مازاد در حال رشد حاکم بودند، بر صنایع مسلط شده بودند. مسئله این شرکت ها این بود که راه هایی بیابند که با سرمایه گذاری، سود و بازدهی بسیار جذابی داشته باشند. بدون شک، هر از چند وقت یک بار، محرکه های جدیدی برای سرمایه گذاری پدید می آمد (و هنوز هم پدید می آید: برای مثال، توسعه اینترنت در دهه ۱۹۹۰). اما به محض اینکه موج سرمایه گذاری، تقاضایی را که موجب آن شده بود ارضاع کرد، سرمایه گذاری کاهش یافت و رکود اقتصادی شروع شد.

همچنین در مرکز این بحران تناقضی وجود دارد مابین امپریالیسم ایالات متحده و مردم جهان سوم. نمونه ی بارز این حقیقت، مصرف در ایالات متحده که شامل هزینه بی حد و حساب نظامی آن هم میشود، از "پس انداز" های چین و دیگر کشورهای آسیای شرقی و تولید کنندگان نفت در خلیج (فارس) تأمین میشود. اگر چه امپریالیسم ایالات متحده هنوز قدرت مسلط در سرتاسر جهان است، اما تسلط اقتصادی اش از مدت ها پیش شروع به نزول کرده است، متمایل به سوئی است که این بهره کشی انگلی را هرچه بیشتر غیر قابل تحمل تر کرده است. (شورش های سرسختانه در کشور هایی که تحت اشغال نظامی ایالات متحده هستند، نقش مهمی در تخریب هر چه بیشتر هژمونی ایالات متحده و جلوگیری از رسیدن آن به اهداف اقتصادی استراتژیک

در طی شش ماه گذشته، بحران بزرگ جدیدی سرتاسر جهان را فرا گرفته است. محافل حاکمه در سراسر جهان و رسانه های بین المللی چنین تبلیغ کرده اند که این تنزل اقتصادی صرفاً نتیجه بحران مالی است که توسط وام دادن های غیر مسئولانه بانک ها به افراد کم درآمد در ایالات متحده آمریکا می باشد. براین مینا، آن ها مدعی شدند که به لطف دخالت دولت و کمک های مالی با ابعاد بی سابقه اش، طی شش ماه تا یک سال آینده، ترمیم اقتصادی شروع خواهد شد.

این بحران آنچنان سریع پیش رفت که در ظرف چند هفته پوچی این ادعا ها مشخص شد. حالا صحبت از کارافتادگی سیستماتیک وارد زبان خود نظام حاکمه شده است. حتی در زمانی که جورج بوش در اجلاس سران جی-۲۰ مدافعانه ادعا کرد که: "این بحران، شکست سیستم بازار آزاد نبود"، همزمانی و فرانسوی او در جواب تند و تیز تر بودند. وزیر دارایی آلمان در پارلمان آلمان اعلام کرد که: "جهان، دیگر هرگز مثل قبل از بحران نخواهد بود. ایالات متحده موقعیت ابر قدرتی خود را در دنیای سیستم مالی از دست خواهد داد." راقورام راجان اقتصاددان ارشد سابق صندوق بین المللی پول اعلام کرد که: "آن چه که هم اکنون ما شاهدش هستیم سرمایه داری در وضعیت بحرانی است. اما من پایانی برای سرمایه داری نمی بینم." (۱)

### توضیحات ناکافی

در رسانه ها، توضیحات مختلفی برای علل پیدایش این بحران مطرح شده است که اکثراً مبتدل و پیش پا افتاده هستند. روزنامه ها بما می گویند که بحران نتیجه "حرص و طمع" زیاد بوده است. اما حرص و طمع پدیده جدیدی نیستند. در واقع اقتصاد های رسمی ارتدکس، خود را بر پایه های این فرضیه قرار می دهند که هر فردی بطور نا محدودی حریص است و پیگیری این حرص و طمع افراد است که روی هم رفته باعث رشد و بهزیستی بیشتر می شود.

یکی دیگر از توضیحات وسیعاً منتشر شده و در عین حال سطحی، متهم کردن مقامات ایالات متحده بخاطر کوتاهی شان در نجات بانک غول آسای سرمایه گذار "لیمن برادرز" در ماه سپتامبر سال ۲۰۰۸ می باشد؛ ادعا شده است که ورشکستگی بانک "لیمن برادرز" باعث از حرکت بازماندن بازار اعتبارات و خارج شدن بحران از حیطه کنترل گردیده است. اکنون که معلوم شد عملاً کل مجموعه سیستم مالی ایالات متحده بطور واقعی قابلیت پرداخت بدهی های خود را نداشته و احتیاج به کمک مالی دولت داشته است، این توضیح کمتر شنیده می شود.

دو توضیح مطرح شده دیگر درست هستند ولی کامل نیستند. اول از این که ذخیره فدرالی بانک مرکزی ایالات متحده، نرخ بهره را

سر راه توسعه بیشتر نیروهای مولده تبدیل شده است. طبیعت تولید بطور فزاینده ای اجتماعی بود؛ پیشرفت بیشتر نیروهای مولده تنها تحت شرایط مالکیت اجتماعی بر خود وسایل تولید امکان پذیر خواهد بود. تنها آن گاه تولید از الزام انباشت ثروت خصوصی آزاد خواهد شد، و در عوض از طریق به وجود آمدن تولید با برنامه ارزش های مصرف، برآوردن احتیاجات جامعه حال و آینده جهت داده خواهد شد.

### عصر سرمایه انحصاری

این تناقض پایه ای سرمایه داری در مرحله کنونی اش، یعنی سرمایه داری انحصاری یا امپریالیسم، که در اواخر قرن نوزدهم بوجود آمد، تشدید شده است. در آن زمان تعداد کمی از شرکت های بسیار بزرگ و غول آسا در اقتصاد های بزرگ جهان که بر مازاد درحال رشد حاکم بودند، بر صنایع مسلط شده بودند. مسئله این شرکت ها این بود که راه هایی بیابند که با سرمایه گذاری، سود و بازدهی بسیار جذابی داشته باشند. بدون شک، هر از چند وقت یک باری، محرکه های جدیدی برای سرمایه گذاری پدید می آمد (و هنوز هم پدید می آید: برای مثال، توسعه اینترنت در دهه ۱۹۹۰). اما به محض اینکه موج سرمایه گذاری، تقاضایی را که موجب آن شده بود ارضاع کرد، سرمایه گذاری کاهش یافت و رکود اقتصادی شروع شد. البته گرایش دراز مدت بسوی رکود بود. اضافه ظرفیت و بدهی های حاصل شده در دوره رونق، به کاهش در سرمایه گذاری ادامه داد، به همان گونه ای که سرمایه انحصاری از قبول سود دهی نرخ پایین در برابر سرمایه اش مقاومت کرد. منطق درونی خود سیستم نیرو های احیا را بوجود نیآورد. این بصورت خیلی موثری در "بحران بزرگ" نشان داده شده بود که علی رغم بی کاری گسترده، پایین آمدن سطح دستمزدها و نابودی اعتبار به مدت بیش از یک دهه ادامه داشت. در دهه ۱۹۳۰، حتی زمانی که جهان سرمایه داری در اعماق بحران بزرگ سابق قرار داشت، اتحاد شوروی رشد صنعتی سریع

قبل از اینکه به بحران مالی برگردیم، مهم است که یک حقیقت محوری را در مورد سرمایه داری تاکید کنیم: انگیزه سرمایه داران انباشت هرچه بیشتر ثروت است. اما منبع ثروت طبقه سرمایه دار، سلب مالکیت ارزش اضافی کارگران در پروسه تولید است. در نتیجه استثمار کارگران توسط سرمایه داران، قدرت مصرف کارگران محدود شده است. بنا بر این در نهاد سرمایه داری تناقضی کار گذاشته شده است مابین، از یک طرف، فقر و محدودیت مصرف کارگران و از طرف دیگر، تمایل سرمایه داران برای ادامه به بسط و توسعه نیروهای تولیدی، تو گویی که تنها محدودیت آن ها قدرت مطلق کل جامعه برای مصرف می باشد. این تناقض سبب بحران های اضافه تولید مکرر در سرمایه داری می شود.

را تجربه کرد. برای مردم در کشور های سرمایه داری این سئوال مطرح بود که چرا سرمایه گذاری مازاد اجتماعی در کشور خودشان، بجای این که با برنامه اجتماعی - زمانی که می توان با برنامه اجتماعی کل نیروی کار را استخدام کرده و سطح تولید را بالا برد - به خاطر منافع خاص گروه های محدودی از محتکران مالی و اربابان صنایع تعیین می شود. این ایده، چالش سیاسی را در سیستم سرمایه داری مطرح کرد. بحران شاهد خیزش جنبش های مترقی در جهان برای سرنگونی نظام موجود و جایگزین کردن آن با نظام آئرناتیو بود.

از میان کشورهای امپریالیستی، ایالات متحده علی رغم بوق و کرنایش، ناتوان از بازیابی واقعی ماند. در حقیقت تنها بازیابی اش

خود و مجبور گردیدنش به افزایش هزینه های نظامی در خارج، و وابستگی عمیق تر آن به ورود سرمایه های خارجی دارد. رو به افول رفتن قدرت اقتصادی و سیاسی ایالات متحده نیز پایه و اساس بحران های جاری است.

اما، الگوی تجارت در سال های اخیر (کسر موازنه عظیم تجارت ایالات متحده، مازاد عظیم تجارت کشورهای معینی از جهان سوم) و الگوی لگام گسیخته جریان مالی (از کشورهای فقیر به کشورهای ثروتمند) تنها از طرف نخبگان ایالات متحده به تنهایی بوجود نیامده بلکه با کمک نخبگان جهان سوم عملی شده است؛ و این آخری یعنی نخبگان جهان سوم، در همین سال ها هم بطور بی سابقه ای شکوفا شده و رشد کردند. این الگو ها، به یک معنی، پیمان مابین این نخبگان از جهان های مختلف بر علیه مردم خودشان، یعنی کسانی که بازنده گان کل طرح هستند، را نشان می دهد.

### هدف تولید در سرمایه داری انباشت سرمایه است

بطور عینی، نیروهای اجتماعی قدرتمندی وجود داشتند که این توسعه ها را به پیش می راندند که به رونق و فروپاشی منتج شد، و تحقیقات ما برای توضیح این بحران باید به طبیعت این نیروها گسترش یابد.

قبل از اینکه به بحران مالی برگردیم، مهم است که یک حقیقت محوری را در مورد سرمایه داری تاکید کنیم: انگیزه سرمایه داران انباشت هرچه بیشتر ثروت است. اما منبع ثروت طبقه سرمایه دار، سلب مالکیت ارزش اضافی کارگران در پروسه تولید است. در نتیجه استثمار کارگران توسط سرمایه داران، قدرت مصرف کارگران محدود شده است. بنا بر این در نهاد سرمایه داری تناقضی کار گذاشته شده است مابین، از یک طرف، فقر و محدودیت مصرف کارگران و از طرف دیگر، تمایل سرمایه داران برای ادامه به بسط و توسعه نیروهای تولیدی، تو گویی که تنها محدودیت آن ها، قدرت مطلق کل جامعه برای مصرف می باشد. این تناقض سبب بحران های اضافه تولید مکرر در سرمایه داری می شود.

برای سرمایه دار هدف از تولید انباشت ثروت است و نه خلق ارزش مصرف؛ بنابراین به محض اینکه سود سرمایه دار، بخاطر عدم تقاضای کافی، رو به کاهش گذاشت، سرمایه دار (حجم) سرمایه گذاری خود را تقلیل داده و شروع به اخراج کارگران می کند. بطور عام در مرحله ای، بخاطر پیشی گرفتن رشد ظرفیت تولیدی جامعه از تقاضا، کاهش سود اجتناب ناپذیر است. در چنین مقطعی همه سرمایه داران هم زمان (حجم سرمایه گذاری خود را) تقلیل می دهند. این تقلیل هر چه بیشتر به کاهش تقاضا منجر می شود؛ این (هم) موجب کاهش هرچه بیشتر سود می شود، و بدین سان موجب کاهش های بیشتر در تولید می شود - استخدام، تقاضا و سرمایه گذاری بیشتر کاهش می یابند. بدین ترتیب پیگیری سرمایه داران منفرد برای سود فردی سر انجام منجر به ممانعت از تولید اجتماعی می شود.

در عصر سرمایه داری رقابتی (سرمایه داری آزاد)، زمانی که مازاد کالا های موجود آب می شدند و ارزش به اندازه کافی نابود می شد، سرمایه داران در یک (چنین) مرحله ای امکان سود بری از طریق سرمایه گذاری مجدد را پیدا می کردند و تمام دوره را از نو آغاز می کردند. اما هر بحرانی این موضوع را روشن تر میکرد که تملک وسایل تولید توسط طبقه سرمایه دار، خود به مانعی بر

همان برنامه "معامله جدید" محدود بود. این سرمایه انحصاری آلمان بود که توانست از طریق متوسل شدن به فاشیزم و جنگ موفق به بازیابی کامل اقتصادی آلمان و استخدام کامل نیروی کار شود. جنگ جهانی دوم برای مدت زمانی موفق به کند کردن روند مشکل بیکاری و زیرکارایی ظرفیت تولیدی، از طریق بسیج کامل ظرفیت صنعتی و نیروی کار برای جنگ، با کشتن ده ها میلیون نفر از مردم، نابود کردن ظرفیت تولیدی، و به وجود آوردن شرایط تقاضا برای بازسازی همه نوع دارایی جسمی در تمامی کشورهای امپریالیستی شد. بدون اقدام به چنین اعمال وحشت آوری، سرمایه داری راه حلی برای بحران اساسی خودش در درون خود پیدا نکرد.

### متوسل شدن به روش های مختلف برای غالب آمدن بر بحران ها

با پایان جنگ، مازاد ظرفیت و به همان گونه نیز ترس از رکود دوباره پدیدار شد. علاوه بر این امپریالیسم ایالات متحده بخاطر احترام زیادی که اتحاد شوروی به جهت نقش خود در جنگ در سرتاسر جهان کسب کرده بود و نیز به خاطر موج خروشان طرفداران احزاب کمونیست در اروپا، احساس خطر کرد. با توجه به این زمینه، سیاست های "معامله جدید" را در کشور خود احیا کرد و "طرح مارشال" را برای باز سازی اروپا با خطوطی از رفاه سرمایه داری، به اجرا گذاشت.

اما به یک مفهوم، زمان صلح هرگز بر نگشت. تا مدت ها بعد از جنگ جهانی دوم، با جنگ های منطقه ای در کره، ویتنام و جاهای دیگر و نیز جنگ سرد، هزینه های نظامی برای بالا بردن تقاضا در ایالات متحده ادامه یافت. اشکال دیگر هزینه های دولتی نیز رشد کردند. در ادامه، ترویج فعال صنایع اتوموبیل و مصرف گرایی بی حد و حصر کمک کرد تا تقاضا تا مدت زمان قابل ملاحظه ای حفظ گردد (ارتش فزاینده ای در بازاریابی و داد و ستد به این عوامل اضافه شد). اما سرانجام از آغاز دهه هفتاد، اقتصاد های امپریالیستی به سر کرده گی ایالات متحده به گسترش هر چه بیشتر بخش مالی به عنوان قوه محرکه اقتصادی روی آوردند. (۲) بخش مالی نیز از طریق توسعه انواع وام و معاملات (پیش بینی صعود و یا تنزل ارزش) سهام همین کار را انجام داد. وام های خانگی برای خرید خانه، اتوموبیل و کالاهای با دوام مصرفی محرک مصرف توده ای شد. وام بخش مالی حرکت سرمایه را بسوی بازار سهام افزایش داد، قیمت سهام و مستغلات را بالا برد و بدین ترتیب فعالیت های ساختمان سازی را بر انگیخت و همچنین قدرت مصرف کسانی که ارزش سهام و یا قیمت خانه هایشان بالا رفته بود را افزایش داد.

خود بخش مالی نیز (زمینه) استخدام تعداد قابل ملاحظه ای از کارکنان انگل صفت گران-پرداز را به وجود آورد. و بدهی دولت، هزینه نظامی باد کرده امپریالیسم ایالات متحده را از ویتنام تا افغانستان تامین کرد. ایالات متحده قادر بوده است که با قرض از خارج بدهی خود را بطور پایان ناپذیری افزایش دهد. از آنجایی که دلار ایالات متحده به عنوان پول رایج بین المللی باقی مانده است، کشورهای دیگر خواهان دادن وام به ایالات متحده بوده اند و این نیز رشد بدهی ملی آن را تامین کرده است. اما، حتی مصرف کننده گران-پرداز ایالات متحده نیز نمی تواند مانع بی تحرکی و کند شدن دراز مدت اقتصاد ایالات متحده از نرخ رشد ۴.۱ درصد در دهه ۱۹۵۰ به ۲.۶ درصد در سالهای دهه ۲۰۰۰ گردد. (۳) و نه مالی کردن بی حد و حصر مشابه ای نیز می تواند مانعی برای کند شدن دراز مدت مشابه ای در دیگر اقتصاد های امپریالیستی گردد.

### پروسه مالی شدن، استثمار کارگران، و انگل گرایی

ضمن اینکه کند شدن رشد تولید ناخالص ملی ادامه یافته است، اقتصاد های عمده سرمایه داری در به وجود آوردن نوع دیگری از تغییر وضعیت موفق بودند. بعد از رکود اواسط دهه ۱۹۷۰، سرمایه داری در ایالات متحده و بریتانیا سیاست های تجاوز و حمله به کارگران را در پیش گرفتند، که از میان آنها سرکوب اعتصاب کارکنان کنترل ترافیک هوایی در ایالات متحده در سال ۱۹۸۱ و اعتصاب معدن چیان بریتانیا در سال های ۱۹۸۵ - ۱۹۸۴، نمونه های برجسته آن بودند. پروسه مالی شدن و آزادی گردش سرمایه در ورای مرزها، هرچه بیشتر سرمایه را در مقابل کار (کارگران) تقویت کرد. این تحولات منجر به بالا رفتن سهم سود ها و کاهش سهم حقوق کارگران از اوایل دهه ۱۹۸۰ تا به امروز شده است. (۴) اما این تغییر جهت، سرانجام مشکل اساسی تقاضا را بدتر می کرد.

در ضمن اینکه بخش مالی توانسته است نوعی از رشد را در اقتصاد های امپریالیستی حفظ کند، ولی خود نمی تواند به تنهای ارزشی بوجود آورد. ارزش در تولید به وجود می آید. بخش مالی، ادعاهایی بر آن ارزش بوجود می آورد و آن را داد و ستد می کند. برعکس در یک اقتصاد سوسیالیستی قسمت اعظم بخش مالی ناپدید می شود بدون آنکه تاثیر مضر بر روی تولید و مصرف داشته باشد. بنابراین رشد باد کرده بخش مالی و با تصاحب بزرگترین سهم از ارزش بوجود آمده در تولید، نهایت انگلی بودن خود را بیان می کند.

با رشد سریع سرمایه مالی، ساختار قبلی سرمایه داری انحصاری متحمل تغییرات شد. هنگامی که شرکت ها بطور فزاینده ای در معرض خطر تصاحب از طرف کارکنان مالی قرار گرفتند، آن شرکت ها هر چه بیشتر به صورت بسته های دارایی برای خرید و فروش و سوداگری - همان طور که در رونق قارچ گونه "ادغام و تملک"، شامل "با سرمایه قرضی خرید و یا باز خرید کنترل سهام شرکت ها" از طرف کارکنان مالی مطرح شدند. در درون سرمایه داری، فعالیت های بخش مالی، مسلط شد.

مالی شدن، در همان زمانی که رشد در اقتصاد های امپریالیستی را حفظ کرده، اما بقیه جهان را ویران کرده است. در دوره های توسعه اقتصاد های امپریالیستی، گردش ناپایدار سرمایه سوداگر، بطور سیل آسا وارد کشورهای جهان سوم می شود؛ در دوره رکود اقتصادی، سرمایه به جایگاه امن امپریالیسم و بیشتر از همه به ایالات متحده بر می گردد. این گردش سرمایه به هنگام ورود منجر به رشد سریع قیمت سهام و مستغلات (دارایی های غیر منقول) شده و سبب رشد ناهنجار و غیر قابل دوام مصرف نخبگان کشورهای جهان سوم می گردد. و در موقع خروج شان، موجب فرو ریختن قیمت دارایی ها، خرد شدن اعتبارات، کاهش در مخارج، و سقوط ارزش پول رایج می گردد. در چنین مواقعی این کشور ها تنها به شرطی می توانند وام دریافت کنند که بخش اعظم اقتصاد خود را به استیلا سرمایه خارجی واگذارند (برای مثال، خصوصی کردن دارایی هایی از قبیل نفت و یا مخابرات، یا حذف محدودیت ها برای سرمایه گذاری خارجی در بخش بانکی). بخش بزرگی از جهان سوم چنین خرابی و انهدام را از سوی سرمایه سوداگر بین المللی تجربه کرده اند. هر چه بیشتر "جهانی شدن" این اقتصاد ها، به همان اندازه آسیب پذیری شان در مقابل چنین خرابی و انهدام بیشتر می شود.

(ادامه دارد)

## گزارشی از یک حرکت موفقیت آمیز !

پنجشنبه ۱۱ فوریه در سی و یکمین ساگرد قیام با شکوه توده ها در سال ۱۳۵۷ از ساعت ۲ الی ۷ بعد از ظهر، شهر لوس آنجلس شاهد تظاهرات وسیعی بود که در مقابل ساختمان فدرال بر علیه رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی و در دفاع از مبارزات دلیرانه مردم در داخل که لره بر اندام نکبت زده دیکتاتوری حاکم انداخته است ، برگزار گردید. درمجلسی که پلیس برای تجمع معترضین تعیین کرده بود ، گرایشهای مختلف سیاسی هر یک در صف مستقل خود و با بنر ها و پرچم های خاص خودشان شرکت کرده بودند. سلطنت طلبان ، سبز های مدافع اسلام "ناب محمدی" ، فعالین چپ از جمله نیروهای حاضر در این محل بودند. طبق گزارش "سی ان ان" بیش از هزار و پانصد نفر در این تجمع اعتراضی شرکت داشتند. در جریان این تجمع اعتراضی فعالین چپ حدود ۳۵۰ اطلاعیه در میان جمعیت پخش کردند که با استقبال فراوان تظاهرکنندگان مواجه شد. سلطنت طلبان و جریان سبز که از امکانات تبلیغاتی وسیع تری در این شهر برخوردارند توانسته بودند در بستر تنفرمردم از سلطه دیکتاتوری حاکم ، شمار کثیری از مردم که واقعا از حاکمیت جمهوری اسلامی به تنگ آمده اند را در صفوف خود جمع کرده و اعتراض آنها را در زیر شعار های بی محتوای خود به هرز ببرند. شعارهایی همچون "رفراندم این است شعار مردم" و "با حسین ، میر حسین" (شعار های سبز ها) و با "آزادی برای ایران" ، "سازمان ملل توجه توجه" (شعارهای سلطنت طلبان) خود بروشنی ماهیت ضد مردمی و ارتجاعی این جریان را به نمایش می گذاشت. هر کدام از این جریانات در محلی از چهار راه بزرگی که مقابل ساختمان فدرال قرار دارد مستقر شده بودند. با شروع اعتراض بیش از ۳۰ نفر از فعالین چپ با در دست داشتن بنر هایی که شعار هائی مانند "مرگ بر رژیم جمهوری اسلامی و اربابان امپریالیستش" بعلاوه شعار "سوسیالیسم یا بربریت" و همچنین تصاویری از جنایات جمهوری اسلامی و چه در دوره احمدی نژاد بر آنها نقش بسته بود ، در محل جداگانه ای تجمع نموده و به سر دادن شعار های انقلابی از طریق بلندگوی خود پرداختند. تاثیر شعار های فعالین چپ آنقدر بود که بویژه سبب برآشفتگی و عصیانیت سبز های "ناب محمدی" گردید. تا جایی که چند بار برخی از آنها آمدند و دست به تهدید چپ ها زدند که با مقاومت سخت آنها روبرو شدند. فعالین چپ ، بعدا دست به ابتکار جالبی زده و شروع به حرکت و دور زدن در چهار راه مقابل ساختمان فدرال زدند. آنها ضمن حرکت شعار هایشان را با صدای بلند از طریق بلندگوی فریاد می زدند. به طوری که شمار قابل ملاحظه ای از مردمی که فریب تبلیغات سلطنت طلبان و سبزها را خورده بودند ، تحت تاثیر قرار داده و آنها با تکرار شعار های فعالین چپ به حرکت آنها پیوستند. شعار های کوبنده فعالین چپ چه در حین حرکت به دور چهار راه و چه در حین این تظاهرات از این قرار بود: "مرگ بر رژیم جمهوری اسلامی" ، "جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته نابود باید گردد" ، "کارگر، دانشجو، اتحاد اتحاد" ، "مرگ بر موسوی فریبکار" ، "نه احمدی، نه موسوی، مرگ بر بیت رهبری" ، "مرگ بر اصل ولایت فقیه" ، "زندانی سیاسی به همت توده ها آزاد باید گردد" ، "میکنشم میکنشم آنکه برادرم کشت" و همچنین شعارهایی مانند "انقلاب ، انقلاب این است شعار مردم" ، "مرگ بر این حکومت زن ستیز" ، "مرگ بر استبداد ، چه سلطنت چه اسلام" ، "ما زن و مرد جنگیم جنگ تا بچنگیم" و "مرگ بر رژیم جمهوری اسلامی و حامیان امپریالیست اش" از جمله شعار هائی بود که آنها در این حرکت سر دادند.

تجربه این حرکت موفقیت آمیز خود ما با روشنی تمام نشان داد که روش کار ما با در نظر گرفتن نیرویمان دستاورد نسبتا خوبی داشت. در حالیکه با توجه به حضور سلطنت طلبان و سبز ها در محل ، برخی از رفقای چپ حتی مایل به شرکت در این حرکت نبودند اما روش کار ما و مبادرت به حرکت در مقابل این محل آنها را نیز متقاعد نمود که حرکت ما درست و مثبت بوده است. از آنجا که تعداد زیادی از کسانی که تحت تاثیر تبلیغات سلطنت طلبان و سبز ها در این حرکت شرکت کرده بودند به خاطر ناآگاهی و نبود آلترناتیو به این امر مبادرت کرده بودند با دیدن تحرک فعالین چپ در این حرکت عملا شعار های آنها را سر داده و این امر تاثیر خیلی خوبی بر جای گذاشت. تجربه نشان داد که طرح شعار های درست و انقلابی و یک دلی رفقای چپ در این حرکت رمز موفقیت آنها بوده است.

جمعی از فعالین چپ در کالیفرنای جنوبی ۱۴ فوریه ۲۰۱۰

## کمک مالی

## آمریکا

۲۰۰ دلار

کارگر کمونیست

## نروژ

رفیق شهید میر هادی کابلی

۵۰ پوند

رفیق شهید محمدحسین خادمی

۵۰ پوند

## کانادا

چریک فدائی خلق احمد زیرم

۲۰۰ دلار

چریک فدائی خلق بهمن اژنگ

۵۰۰ دلار

چریک فدائی خلق عباس مفتاحی

۵۰۰ دلار

انتشارات سازمان

۱۰۰ دلار

صندوق کمک مالی مراسم تورتسو

۲۲۰ دلار

پیام فدائی

۵۰ دلار

## برای تماس با

## چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

آدرس پست الکترونیک

E-mail : ipfg@hotmail.com

شماره تلفن

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

0044 7946494034

BM BOX 5051

LONDON WC1N 3XX

ENGLAND

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران

در اینترنت دیدن کنید:

<http://www.siahkal.com>

از صفحه رفیق اشرف دهقانی در

اینترنت دیدن کنید:

<http://www.ashrafdehghani.com>

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!